

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## فهرست مطالب

۴	پیشگفتار.....
۶	درباره امام سجّاد <small>علیه السلام</small> .....
۷	رهبری و رهبران الهی.....
۱۶	امام سجّاد وارث پیامبران.....
۳۰	استجابت دعای امام سجّاد.....
۳۳	ولادت و دوران زندگی امام سجّاد <small>علیه السلام</small> .....
۳۴	مادر امام سجّاد.....
۳۶	پس از عاشورا.....
۴۲	روش امام زین العابدین در تربیت روحی.....
۴۳	روش و برنامه امام (ع) چه بود؟.....
۵۱	نقش امام در تبلیغات مکتبی.....
۵۸	دعا، وسیله تربیت و تبلیغ.....
۶۱	شعر، منبر سیّار.....
۶۵	رساله حقوق.....
۶۷	کرامتها و شهادت امام زین العابدین.....
۷۴	پی نوشت ها:.....

زندگانی امام سجّاد علیه السلام

هدایتگران راه نور

نویسنده: آیه الله سید محمد تقی مدرس‌سی

مترجم: محمد صادق شریعت

## پیشگفتار

الحمد لله، و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

زندگی حضرت سجاد زین العابدین عليه السلام را می خوانم و می کوشم تصویری کامل از شخصیت آن امام در ذهن خود ترسیم کنم. هنوز این کار را به پایان نرسانده به یاد آیاتی می افتم که در آنها سیمای بندگان صالح خداوند ترسیم شده است.

وقتی در این آیات تدبّر می کنیم، شیطان ما را به وسوسه می اندازد که این آیات درباره بشر سخن می گویند یا در مورد فرشتگانی که از پرتو نور قدرت خداوند آفریده شده اند؟ شاید اینان قهرمانان افسانه ای هستند؟ ولی از خداوند به دور است که در سخنانش ذره ای مبالغه و گزافه گویی باشد، مگر نه این که مبالغه و دروغ باطل است و در کتاب خدا اصلاً جای ندارد؟! پس حقیقت چیست؟ هنگامی که قصص پیامبران و امامان را می خوانیم کاملاً حقیقت رادرمی یابیم، می فهمیم تمثیل این صورت نورانی که آیات از زندگانی بندگان نیک خداوند نمودار می سازد حقیقت واقع است و ما به پیروی آنان در این حقیقت فراخوانده شده ایم... در این امر به ویژه حکمت ولایت نهفته است چون خداوند ما را امر کرده است تا از طریق پیروی از اولیای خود جویای وسیله به سوی او شویم و از حضرتش خواستار هدایت شویم چنانکه کسانی را که بر آنان نعمت هدایت ارزانی داشت و با راکعان رکوع گزاریم و با صادقان باشیم و از حضرتش بخواهیم که ما را به کاروان صالحان ملحق فرماید.

در واقع ولایت اولیای خدا ما را وامی دارد تا از نحوه زندگی تابناکشان بهره ور شویم و چون از نزدیک با ایشان آشنایی پیدا می کنیم بر ضد وسوسه های شیطان که همواره به دوستان خویش الهام می کند که تبلور این صفات، ناممکن است و یا تأکید می کند که این صفات از باب تشجیع و تشویق ذکر شده و یا فقط نمونه های شکوهمند ادبی هستند، ایمن می شویم.

بزرگترین حيله شيطان بازداشتن انسان از پيمودن نردبان كمال الهی است و داوری آن بررسی زندگی پیامبران و امامان صالحان امت است؛ بدین اعتبار که آنان نیز انسانهایی چون ما بوده اند که مورد انعام و اکرام خداوند قرار گرفته و به مقامی پسندیده و شایسته در نزد حضرتش، دست یافته اند.

از بیست و سه سال پیش خداوند بر من منت نهاد تا در فرصتهای اندکی که پیش می آمد، در خصوص زندگی و سیمای امامان علیهم السلام دست به نگارش بزنم اما نتوانستم این سلسله را کامل کنم.

امروز که خداوند به من توفیق نوشتن اندیشه هایم در مورد قرآن را که به نام «من هدی القرآن» - تفسیر هدایت - موسوم است، ارزانی داشته برای تکمیل این سلسله بار دیگر دست به کار شده ام، امیدوارم خداوند این بار مرا در تکمیل و به پایان رساندن آن موفق بدارد.

اما شگفتی من زمانی افزون شد که در کنار ساحل این دریای گوهر خیز ایستادم و از خود پرسیدم: از این دریا چه می توان گرفت تا تقدیم برادران خواننده کرد؟!

من توانسته بودم از آنچه در خاطر داشتم کتابی مفصل در خصوص زندگی امام سجّاد علیه السلام بنویسم اما از آنجا که خود را مقید به خلاصه نویسی کرده ام دست از آن همه تفصیل برداشتم. علت حیرت و شگفتی من نیز در همین نهفته است که از زندگی درخشان آن حضرت که قلم چون منی گنجایش ذکر آن را ندارد چه می توانم برگزید؟!

بنابراین، اگر در این مختصر قصور یا تقصیری بزرگ در شرح زندگی آن حضرت می یابید از شما پوزش می طلبم و از شما می خواهم که این سلسله را مدخلی برای ورود به کتابهای مفصل در خصوص زندگی آن بزرگواران تلقی فرمایید.

از خداوند می خواهم که مرا بر این کار موفق فرماید و کردارم را از شائبه های ریا و سمعه و غرور و خودپسندی و گناه و آلودگی پاک و در امان نگاه دارد.

محمد تقی مدرّسی

## درباره امام سجّاد علیه السلام

نام: علی

پدر و مادر: امام حسین علیه السلام، شهربانو (دختر یزدگرد سوّم)

شهرت: سجّاد، زین العابدین

زمان و محل تولّد: روز پنجم شعبان سال ۳۸ هجری (یا ۱۵ جمادی الاوّلی همان سال) در مدینه.

زمان و محل شهادت: در ۱۲ یا ۱۸ و یا بنا بر مشهور در ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در مدینه به تحریک

هشام بن عبدالملک، مسموم شده و به شهادت رسید.

مرقد شریف: در مدینه منوره در قبرستان بقیع

دوران زندگی، در دو بخش:

۱- ۲۲ سال با پدر.

۲- ۳۵ سال عصر امامت خود.

طاغوت‌های زمان: ۹ نفر، از یزید تا هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی).

## رهبری و رهبران الهی

وقتی که می شنویم وحی ما را به ولایت فرمان می دهد دچار حیرت و شگفتی می شویم و از خود می پرسیم: این همه تأکید پی در پی و این همه تعبیرهای فراوان و ترغیب و تشویق برای چیست؟

خداوند می فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>

«از خدا و رسول و اولی الامر خودتان پیروی کنید.»

قرآن همواره ما را به فرمانبرداری از زمامداران شرعی و پذیرفتن اوامر آنان فرا می خواند و از فرمانبری طاغوتها و ظالمان نهی می کند، بیش از صد مورد بر ضرورت سرپیچی از ستمگران دستور می دهد و با صیغه های گوناگون و با شیوه های مختلف بر ضرورت التزام و پای بندی بشر به اطاعت و انضباط، تصریح می کند.

در قرآن کریم آمده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>(۲)</sup>

«نه چنین است، به پروردگارت سوگند که اینان ایمان نیاورند مگر آنکه در نزاعشان تو را حاکم کنند و از آنچه حکم کرده ای احساس سختی و دلتنگی نکنند و کاملاً تسلیم تو باشند.»  
در دهها آیه قرآنی و به تعبیرهای گوناگون بر ضرورت رجوع به خدا و پیامبرش همواره تأکید شده است. خداوند در یکی از این آیات می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾<sup>(۳)</sup>

«آیا مینگری به آنان که می پندارند به آنچه بر تو فرود آمده و آنچه پیش از تونازل شده، ایمان آورده اند اما می خواهند باز طاغوت را به خود حاکم گیرند حال آنکه اینان مأمور بودند که به طاغوت کفر ورزند و شیطان می خواهد آنان را به گمراهی بکشاند.»

بسیاری از آیات ما را از اینکه ستمگران و طاغوت را بین خود داور قرار دهیم نهی کرده و ما را به دوری از آن فرا خوانده است.

خداوند سبحان، در صدها مورد مردم را از شرک باز داشته و آن راستمی بزرگ و نابخشودنی قلمداد کرده و فرموده است:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾<sup>(۴)</sup>

«همانا اگر شرک ورزی، اعمالت تباه خواهد شد.»

شرک چیست؟ مگر بت پرستی شرک نیست؟ مگر قایل شدن به معبودهایی جز خدا و آنها را همچون یهود و نصارا و احبار، ارباب خوددانستن شرک تلقی نمی شود؟

بدین سان درمی یابیم که ولایت الهی، محور آیات قرآن و روح توحید و راه رسیدن به خشنودی و بهشت است.

براستی این همه سفارش و تأکید برای چیست؟ شرح و توضیح حکمت این مسأله، نیاز به نگارش کتابهای مفصّلی دارد. ما می کوشیم به اختصار فلسفه نهفته در این امر را توضیح دهیم، امیدواریم که اندیشه و دیدگاههای اسلامی خواننده گرامی در این جهت با مایار و مددکار گردد، تا توضیح این مهم آسانتر انجام پذیرد.

اولاً: دو راه فرار روی انسان قرار دارد. یکی راهی است که او را به بهشت و خشنودی خداوند رهنمون می شود. و دوّمی راهی شیطانی است که او را به ژرفای دوزخ سوق می دهد. هر یک از این راهها هدف جداگانه دارند و جهت مخالف هم می باشند. هر جهتی را امام و پیشوایی است و هر امام ویژگیها و نامهای خاصّی دارد و پیروان آنها نیز از راه و شیوه ای مخصوص به خود برخوردار هستند!



ستیز پیوسته ای که در آن هیچ سازش و آشتی وجود ندارد، ستیزه‌میشگی میان راه خدا و راه‌های شیطان می باشد.

خداوند می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ <sup>(۵)</sup> يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ <sup>(۵)</sup>

«ای اهل کتاب! همانا رسول ما آمد تا حقایق بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی پنهان می دارید برای شما بیان کند و بسیاری از خطاهای شما را ببخشد همانا برای هدایت شما از سوی خدا روشنایی و کتابی آشکار آمد. خداوند بدین کتاب هر کس را که از پی رضا و خشنودی در آید به راه های سلامت هدایت کند و آنان را از ظلمتها به نور راهبر گردد و به راه راست هدایت کند.»

ولایت خدا و هواخواهی و دوستداری اولیائش و پیروی از پیشوای برگزیده او و ذوب شدن در حزب صالحان، بی گمان همان ولایت الهی است. به همین دلیل است که مکاتب الهی و پیامبران و جانشینان آنها، مردم را به این ولایت فراخوانده و سفارش کرده اند.

ثانیاً: فلسفه آفرینش انسان در این جهان، برای آزمایش او بوده است تا بداند که آیا راست می گوید یا جزو دروغگویان است؟ آیا یکدل است یا اهل نفاق و دورویی است؟ بشر در هیچ چیز همانند پیروی از رهبران الهی و نپذیرفتن رهبری زراندوزان و زورمداران مورد امتحان و ابتلا قرار نمی گیرد. آیا می دانید چرا؟

در روح انسان تکبری است که باید حتماً بر آن چیره شود تا بهشتی گردد. اگر بشر نتواند با تلاش و کوشش خویش در این دنیا از چنگ این تکبر رهایی یابد در آخرت همین تکبر، او را به سوی دوزخ سوق خواهد داد. چرا که هر کس ذره ای تکبر در وجودش باشد، نمی تواند به بهشت گام نهد. کبر، آدمی را به یاوه گوییها و ادعاهای پوچ، همچون ادعای خدایی می کشاند. اگر تکبری که به فرعون دست داده بود به هر انسان دیگری هم دست دهد نمی تواند از آنچه فرعون ادعا کرده بود، خودداری کند، بالاخره او هم خواهد گفت که (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى).

هنگامی که انسان مأمور به اطاعت از کسی شود، آن هم نه به خاطر ثروت و یا هواخواهی بلکه به خاطر فرمان خدا، آنگاه دلش از غبار تکبر صاف و پاک شود. بدترین کوتاه اندیشی مردم به هنگام بعثت پیامبران علیهم السلام همین عامل بوده، چون آنان با خود می اندیشیدند که چگونه می شود از انسانهایی همانند خود فرمان برند؟! خداوند در قرآن کریم از قول آنان چنین نقل می کند:

﴿فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾<sup>(۶)</sup>

«آیا ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت ما گمراه و در آتشها خواهیم بود.»

برخی ساده لوحان می پرسند: چرا خداوند مردم را با فرمانبرداری از پیامبران و امامان که از همین مردمان عادی اند، امتحان می کند؟ آیا بهتر نبود که خداوند پیامبران را به نیروهایی خارق العاده و ثروتهای هنگفت و فرزندان و یاران بی شمار مجهز می کرد تا مردم در اطاعت از آنان کمتر چون و چرا کنند؟!

هرگز... زیرا در این صورت فلسفه امتحان و ابتلا، از بین می رفت و اطاعت مردم از آنان برای پاک کردن دلها از تکبر نبود و در نهایت فرمانبرداران پاک و منزّه نبودند تا شایسته ورود به بهشت باشند، بهستی که جایگاه بندگان پاکی است که خود را از هرگونه شائبه شرک و کبر میرداشته اند.

امیر مؤمنان امام علی علیه السلام این فلسفه را چنین توضیح می دهد:

«خدا اگر می خواست آدم را از نوری که پرتوش چشمها را می زندوزیبائیش خردها را مبهوت می کند و بوی خوشش دلها را می برد، بیافریندهر آینه می آفرید. اگر او را چنین می آفرید سرها در برابرش فرود می آمد و فرشتگان به آسانی از امتحانی که خداوند برای آنان قرار داد سربلند بیرون می آمدند. ولی خدای سبحان آفریدگانش را به چیزهایی که ریشه وعلتش رانمی داند گرفتار می کند و بدین شیوه آنها را می آزمايد تا سرکشی و خودپسندی و کبر و غرور را از وجودشان دور فرماید.»<sup>(۷)</sup>

آن حضرت در همین باره می فرماید:

«هنگامی که خداوند سبحان، رسولانش را برای هدایت مردم فرستاد، اگر اراده می کرد، می توانست گنجهای طلای ناب و باغهای پر از درختان میوه را در دسترس آنها بگذارد و آنها را با مرغان آسمان و جانوران زمین دمسازشان بدارد. و اگر چنین کرده بود مردم از روی ناچاری سر به فرمان آنها می نهادند و دیگر آزمایشی برای تشخیص خوب و بد وجود نداشت، واصل پاداش نیکی و درستی، و کیفر کجی و تبهکاری در روز رستاخیز از میان می رفت و هیچ کس اخبار آسمانی و وعده و وعید را راست نمی پنداشت. و آنان را که دعوت پیامبران را پذیرفته و همه گونه رنج و آزاری را تحمل کرده بودند، مزدی در میان نبود و ایزد متعال مؤمنان را سزاوار و شایسته ثواب نیکوکاران نمی نمود. اما او رسولانش را با عزم راسخ و پیولادین و ظاهری ضعیف - مانند خود مردم - قرار داد و با قناعت چشم و دلشان را سیر کرد و با بی نیازی گوش و زبانشان را به راه راستی و درستی آورد.»<sup>(۸)</sup>

سپس آن حضرت پس از سخنان مشروحی درباره دور بودن اولیای خدا از زخارف دنیوی می فرماید:

«ولی خداوند بندگانش را به انواع سختیها می آزماید و آنها را به عبادتها و مجاهدتها فرمان می دهد و با انواع سختیها گرفتارشان می کند تا تکبر و خودپسندی را از دلشان بزدايد و فروتنی را در نهادشان جای دهد.»

«اللّه.. اللّه.. در سرنوشت تبهکاری و سرانجام شوم ستمکاری و بد فرجامی تکبر.. که آن از مصیبتهای بزرگ ابلیس است، و دام گسترده او است، که چون زهر کشنده دل ها را می میراند..»<sup>(۹)</sup>

این چنین وحی مردم را به تسلیم در برابر پیامبران و اوصیا آنان فرمان می دهد و برای پیروی از آنها پاداشی بزرگ در نظر می گیرد. در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

«محکم ترین بندهای ایمان عبارتند از: محبت و دشمنی در راه خدا و دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا».<sup>(۱۰)</sup>

از امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود:

«هر که ما را نه از برای دنیا دوست بدارد از ما بهره اش را می گیرد و هر که بادشمن ما دشمنی کند، نه به خاطر عداوت شخصی ای که خود با او دارد، روز رستاخیز با محمد و ابراهیم و علی به پیشگاه خداوند در آید».<sup>(۱۱)</sup>

همان گونه که انسان با ولایت می تواند ریشه های تکبر و ادعای الوهیت را در درون خود بخشکاند می تواند با آن به جنگ طمع و شهوت های دنیوی برود. زیرا کسی که از اولیای خدا فرمان می برد، زورمداران و زراندوزان با وسایل گوناگون، همچون تبلیغات منفی، فشار اقتصادی، شکنجه بدنی و حتی تبعید و قتل به رویارویی و ستیز با وی بر می خیزند.

از آنجا که ولایت، آزمونی بزرگ برای انسانهاست، شرط قبولی اعمال نیز قرار داده شده است. زیرا هدف طاعتهای دیگر، رام و خوارکردن روح فرعون مآب و ستمگر انسانی است. تا آن را برای اطاعت از خدا آماده کند. این روح باید برای اطاعت از پروردگارش رام شود و از طریق بندگی خدا از آلودگیهای کبر، شرک و شک، پاک و پاکیزه گردد. این هدف با ولایت، کاملاً تحقق می یابد. زیرا، فروتنی بشر در برابر بشری همانند و ممنوع خود که از سوی خداوند مبعوث شده و هیچ نیروی خارق العاده یا ثروت هنگفتی ندارد و تنها و تنها برای اطاعت از فرمان خداوند انجام می شود، مسأله ای است که شدیداً از سوی نفس مورد مخالفت قرار می گیرد، تا آنجا که برخی برای فرار از ولایت، خواستار فرود آمدن عذاب خداوند می شوند.

اجازه دهید، برخی از روایاتی را که در برتری و فضیلت ولایت نقل شده بخوانیم تا از فضیلت بزرگ آنها آگاه شویم و بدانیم که چگونه در حدیث مشروحی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که آن حضرت در پاسخ به پرسشهای یکی از کافران فرمود:

«ایمان دو گونه است: ایمان قلبی و ایمان زبانی. ایمان منافقان دوره رسول خدا ﷺ از نوع دوم ایمان (زبانی) بود. هنگامی که شمشیر اسلام بر آنان چیره گشت و ترس، آنان را فرا گرفت، به زبان ایمان آوردند، اما به دل مؤمن نبودند. ایمان قلبی یعنی تسلیم بودن در برابر پروردگار. و هر که کارها را به صاحبش تسلیم کند از فرمان او سرباز نزند، چنان که ابلیس از سجده در برابر آدم ﷺ سرباز زد، بیشتر امتهای اطاعت پیامبرانشان سر پیچی کردند و یگانه پرستی آنان سودی به حالشان نداشت. چنان که آن سجده های طولانی ابلیس برای وی سودمند نیفتاد که یک سجده ابلیس چهار هزار سال به طول می انجامید، اما ابلیس از این سجده ها جز زینت و زیور دنیا و قدرت بر وسوسه کردن مردم نمی خواست.

بنابر این نماز و صدقه جز با هدایت به راه نجات و طریق حق، سودمندی نیستند».<sup>(۱۲)</sup>

از این رو خداوند پیروی و بندگی بنده ای را که از پذیرش ولایت سرباززند، قبول نمی کند گرچه او در این راه مشکلات و مشقتهای بسیاری هم متحمل شود. از امام صادق به نقل از پدرانش ﷺ روایت شده است.

«موسی بن عمران ﷺ به مردی برخورد که دستهایش را رو به آسمان گرفته بود و دعا می کرد. حضرت موسی پی کار خود رفت و پس از هفت روز بازگشت و دو باره همان مرد را دید که دستهایش را بالا گرفته و دعاواری می کند و نیازش را از خدا می خواهد خداوند عز وجل به حضرت موسی وحی کرد که ای موسی اگر او آنقدر ما را بخواند تا زبانش باز ایستد، دعایش را اجابت نمی کنم، مگر آنکه از دری که به او دستور داده ام، نزد من وارد شود».<sup>(۱۳)</sup>

در واقع ولایت انسان، محک اعمال اوست. اگر ولایتش صحیح باشد، اعمالش نیز صحیح است و اگر ولایتش باطل باشد اعمالش نیز باطل است.

در حدیثی که ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ نقل کرده، آمده است:

«ون گوسفندی مظلومانه ذبح شود، خداوند وی را با کسانی که به آنها اقتدا کرده و هدایتشان را پذیرا شده و روش آنان را پیموده است محشورش کند. اگر بهشتی باشند او هم بهشتی است و اگر دوزخی باشند او نیز دوزخی است».<sup>(۱۴)</sup>

همچنین ولایت، وجهه جامعه است و بر آن حساب و پاداش مترتب می شود. امام علی از پیامبر اکرم از جبرئیل از خداوند عز و جل روایت کرده است که فرمود:

«به عزت و جلالم سوگند که تحقیقاً هر ملتی را که در مقابل ولایت پیشوای ستمگری که از جانب خداوند تعیین نشده است، سر فرود آورند، مورد عذاب قرار خواهم داد. اگر چه آن ملت خود در کردارشان پاک و پرهیز کار بوده باشند و تحقیقاً از هر ملتی که در برابر ولایت پیشوای عادل که از سوی خداوند تعیین شده، سر فرود آورند گذشت می کنم اگر چه در کردارشان اشتباهات و لغزشهایی داشته باشند».<sup>(۱۵)</sup>

اینجا است که در محدوده چهار چوب ولایت الهی، زندگی و سیمای امام سجاد علیه السلام را مورد بحث و بررسی و شناخت قرار می دهیم. هیچ یک از پیامبران و امامان و جانشینان پرهیزکار آنان و علمای ربّانی در پی حکومت و سلطنت نرفتند و یا رهبری جنبشهای سیاسی را، به معنایی که ما می فهمیم، در دست نداشتند بلکه آنان برای پاک کردن دلهای مردم و جوامعشان از بت پرستی و طاغوت تلاش می کردند.

با این وصف، مهم ترین فلسفه زندگی آنان تحقق این هدف نبوده تا گفته شود آنها در تحقق هدف با شکست رو به رو شدند، بلکه نخستین و مهم ترین هدف، آزمایش مردم بوده و آنان وحی الهی را بر مردم می خواندند، و به تعلیم و تزکیه ایشان همت می گماشتند. خداوند متعال در این باره می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«او کسی است که برای بی سوادان رسولی از خود ایشان فرستاد که بر آنان آیاتش را می خواند و پاک می سازدشان و کتاب و حکمت را بدیشان می آموزد اگر چه اینان پیش از این در گمراهی آشکار بودند.»

آری، یکی از اهداف مهم بعثت پیامبران و حرکتها و قیامهای اوصیا و اولیای آنها، آماده کردن مردم برای قیام به قسط و عدل بوده است، نه اینکه پیامبران خود در میان مردم به اجرای قسط و عدل بپردازند و به تعبیر دیگر وکیل مردم در اجرای عدالت باشند که این تعبیر را وحی بایمانی رسا مردود شناخته است. به این آیه از قرآن کریم دقت کنید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (۱۷)

«ما پیامبران خود را به دلایل و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان (عدل) نازل کردیم تا مردم بر راستی و دادگری، قیام کنند و آهن را فرود فرستادیم که در آن قدرتی بسیار و سودهایی برای مردمان است تا خداوند بدانند که چه کس او و رسولانش را با ایمان قلبی یاوری خواهد کرد که خداوند بس نیرومند و عزیز است.»

## امام سجّاد وارث پیامبران

از آنجا که امام زین العابدین علیه السلام، رسالت پیامبران را از جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است، می توان گفت که مهم ترین و اولین فلسفه امامت ایشان همان فلسفه رسالت انبیا پس از دعوت مردم به خدا، یعنی آزمایش مردم بوده است و دیگر اهداف متعالی رسالت همچون برقراری عدل و داد و یاری مظلومان، در راستای همین حکمت جای دارند.

برای دیگر ائمه علیهم السلام شرایط تحقق اهداف پیش بینی شده به ویژه هدف سیاسی فراهم شد. همان گونه که امیرمؤمنان دو بار با قریش جنگید، یک بار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تحت رهبری آن حضرت و بار دیگر در زیر پرچم رسالت و در زمان امامت خود، و در کنار یاران برگزیده پیامبر.

امام حسن نیز با معاویه به رویارویی برخاست و به خاطر مصلحت مسلمانان دست از جنگ برداشت. امام حسین هم نخست با تمسک به روشهای صلح جویانه با معاویه رو به رو شد، سپس در برابر فرزند نابکارش یزید، دست به شمشیر برد تا آنکه مظلومانه به شهادت رسید. دیگر ائمه نیز هر یک به طور غیر مستقیم و با به کارگیری روشهای گوناگون ایفاگر نقشهای سیاسی خود بودند، حال آنکه شرایط عمومی دوران امام سجّاد، به خاطر عواملی که بعداً به بیان آنها خواهیم پرداخت، اقتضا می کرد که آن حضرت بیشتر به دعا و نیایش پروردگار روی آورد. از این رو زندگی امام سجّاد علیه السلام تابلویی است که به نور پروردگارش درخشان شده و تجلی خیره کننده ایمان خالص و عشق شدید به خداوند و عبادت و بندگی اوست.

هنگامی که صفات امام علی بن الحسین علیه السلام را از زبان امام باقر علیه السلام می خوانیم، پی می بریم که ولایت خدا و ولایت اولیایش یعنی چه؟ و چرا این همه بر آن تأکید شده است؟ و چگونه زندگی امام سجّاد پرتویی از این نور الهی است؟ امام پنجم حضرت محمد باقر می فرماید:



«علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می خواند. پانصد درخت خرما داشت و پای هر درخت دو رکعت نماز می گزارد و چون به نماز می ایستاد رنگ سیمایش دگرگون می شد.

در نماز مانند بنده ای که پیش فرمانروای بزرگی ایستاده، می ایستاد و اندامش از ترس خدا می لرزید. نماز را مثل کسی می خواند که گویا بانماز وداع می کند و می پندارد که دیگر نماز نخواهد خواند، - و عمرش کفایت نخواهد داد که نماز بهتری به جا آورد. روزی در حال نماز یک طرف از ردای آن حضرت افتاد، ردای خود را درست نکرد تا آنکه از نماز فارغ شد یکی از یارانش از این موضوع پرسید. او فرمود: وای بر تو آیامی دانی در برابر چه کسی ایستاده بودم؟ براستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد. آن مرد عرض کرد: پس ما هلاک شدیم! فرمود: هرگز. بلکه خداوند با قرار دادن نوافل، کمبود نمازها را جبران می کند.

حضرت همیشه در تاریکی شب با انبانی پر از درهم و دینار از خانه بیرون می رفت. و چه بسا که مواد غذائی و هیزم به دوش می کشید و به درخانه فقرا و مستمندان می رفت و در می زد و هر کس از خانه بیرون می آمد، از آن اموال و غذاها به او می بخشید. وقتی به فقیر بخششی می کرد، روی خود را می پوشانید تا شناخته نشود. چون امام رحلت نمود و آن بخششها قطع شد، همه دانستند که آن شخص امام علی بن الحسین علیه السلام بوده است. چون پس از وفاتش او را بر روی تخته نهادند تابشویند، پشت آن حضرت را نگریستند، که همچون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود. زیرا بارهای سنگین غذا و پول را بر دوش می گرفت و به خانه فقیران می برد. روزی از خانه بیرون شد. رو پوش خزی بر دوش داشت. گدایی به آن حضرت بر خورد و از روپوش خوشش آمد. حضرت آن روپوش را به آن فقیر بخشید.

در زمستان جامه خزی می خرید و چون تابستان می شد آن رامی فروخت و پولش را صدقه می داد. در روز عرفه جمعی را دید که گدایی می کردند. فرمود. وای بر شما در چنین روزی حاجتهای خود را از غیر خدا طلب می کنید؟!

آن حضرت هیچ گاه با مادر خود، هم غذا نمی شد. از او پرسیدند: ای فرزند رسول خدا شما بیشتر از همه کس به مادر خود نیکی می کنید و با او رابطه دارید پس چرا با او غذا نمی خورید ؟ فرمود: دوست ندارم دستم به سوی لقمه هایی دراز شود که چشم او قبلاً آن را نشانه گرفته باشد.

مردی به او گفت: ای فرزند رسول خدا من شما را در راه خدا دوست دارم. امام فرمود: «خداوندا، من به تو پناه می برم از اینکه روزی در راه تو دوست داشته شوم در حالی که تو مرا دشمن بداری».

بر ماده شتری بیست بار به حج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر بمرد دستور داد لاشه اش را به خاک سپارند تا مبادا درندگان او را پاره پاره کنند. در باره خصوصیات او از کنیزش سؤال شد. گفت: آیا به تفصیل درباره اش بگویم یا خلاصه؟ گفته شد: خلاصه. گفت: هرگز در روز برای او خوراک نیاوردم و در شب برایش رختخواب نگستردم!!

روزی با عده ای برخورد کرد که به وی ناسزا می گفتند. در برابر آنها ایستاد و فرمود: اگر راست می گوئید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می گوئید خداوند شما را بیامرزد. چون طالب علمی به خدمتش می رسید، می فرمود: وقتی طالب علم از منزلش بیرون آید، قدم روی هیچ تر و خشکی نگذارد مگر آنکه تا طبقه هفتم زمین برای او تسبیح گویند. صد خانوار از فقیران مدینه را سرپرستی می کرد و همواره مایل بود که یتیمان و بیچارگان و مسکینان که هیچ چاره ای نداشتند، بر سر سفره اش حاضر باشند. با دست خود به آنها غذا می

داد و هر کدام عیال وار بودند، به خانواده آنها هم خوراک می داد. غذایی نمی خورد مگر آنکه از آن غذابه فقرا صدقه دهد.

بدلیل زیاد نماز خواندن هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست می انداخت و آن پوستها (پینه ها) را جمع می کرد و چون وفات یافت با وی به خاک سپردند.

بیست سال بر پدرش امام حسین علیه السلام گریست. هرگز خوراکی نزدش نمی گذاشتند مگر آنکه می دیدند که او می گیرد، تا آنجا که یکی از غلامانش عرض کرد: ای فرزند رسول خدا آیا اندوه شما پایانی ندارد؟! امام فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر، «دوازده» پسر داشت که خدایکی را از نظرش نا پدید کرد. او از بس گریست کور شد و موی سرش از شدت اندوه سپید گشت و پشتش از غم خمید، حال آنکه پسرش زنده بود. اما من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از خاندانم در کنارم کشته شدند، پس چگونه اندوهم پایان پذیرد؟».

کتابهای تاریخ از ذکر کرامات امام سجّاد علیه السلام فراوان است <sup>(۱۸)</sup> و این البته شگفت نیست. زیرا امامی با این صفات، شایسته برخورداری از فضل و کرامات الهی است. آیا مگر خداوند بندگان صالح خویش را با اجابت دعاهایشان مورد تکریم قرار نمی دهد؟ که خود فرموده است:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ <sup>(۱۹)</sup>

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

پس چگونه می شود که خداوند دعای کسی را که در عشق به او ذوب شده تا آنجا که از شدت عبادت، بیم مرگش می رود، اجابت نکند؟

اجازه دهید با هم روایت زیر را بخوانیم و سپس آن را با داستانهایی که قرآن در باره بندگان صالح خداوند نقل کرده است به مقایسه بگذاریم، تا در یابیم که هر دو، در واقع دو رودخانه اند که از یک جا سر چشمه می گیرند.

ابراهیم ادهم روایت کرده که: من با قافله در صحرا می رفتم کاری پیش آمد و از قافله جدا گشتم. پس ناگهان با کودکی که در حال راه رفتن بود برخورد کردم. گفتم: سبحان الله! صحرايي بي آب و علف و کودکی که در آن راه می رود؟! پس به کودک نزدیک شدم و به او سلام دادم.

کودک جواب سلام را گفت. پرسیدم: کجا می روی؟ گفت: به خانه پروردگار، گفتم: عزیزم! تو کوچکی رفتن به خانه خدا نه بر تو واجب است و نه ازسنت است. گفت: ای پیر مرد! هنوز کوچک تر از مرا ندیده ای که بمیرد؟! پس گفتم: آذوقه و مرکبت کو؟ گفت: آذوقه ام تقواست و مرکبم پاهایم و مقصدم مولایم. گفتم: غذایی همراه تو نمی بینم؟ گفت: پیر مرد آیا نیکوست که کسی تو را به میهمانی فرا خواند و تو از خانه ات با خود غذا ببری؟ گفتم: نه. گفت: کسی که مرا به خانه اش فرا خوانده خودش سیر و سیرابم می کند. گفتم: بیا سوار شو تا از حج باز نمایی. گفت: وظیفه من جهاد و کوشش است و رساندنم به مقصد دست اوست. مگر این سخن خداوند را نشینده ای که فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۲۰)</sup>

«وکسانی که به خاطر ما جهاد کنند، به راههای خویش هدایتشان کنیم و خداوند با نیکو کاران است.»

وی گوید: در همین حال و هوا بودیم که ناگهان جوان نیکو چهره ای با جامه سپید و زیبائی نمایان شد و با آن کودک معانقه کرد و بر او درود فرستاد. من به سوی جوان پیش رفتم و به او گفتم: تو را به خدایی که زیبایت آفرید سوگند که این کودک کیست؟ گفت: او را نمی شناسی؟! او علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس جوان را رها کردم و سراغ کودک رفتم و گفتم: تو را به پدران سوگند که این جوان کیست؟ فرمود: او را نمی شناسی؟ او برادرم خضر است که هر سال نزد ما می آید و بر ما درود می فرستد گفتم: تو را به حق پدران سوگند آیا بما نمی گویی که چسان بی توشه و آذوقه در این بیابان ره می سپری؟ گفت: من باتوشه، این صحرا را در می نوردم و توشه ام چهار چیز است. گفتم: آنها کدامند؟ فرمود: دنیا را با این همه گستردگی، مملکت خداوند می دانم، و تمام مخلوقات را بندگان و کنیزکان و عیال او بحساب می آورم و اسباب و ارزاق را به دست خدا می دانم و قضای او را در تمام زمین خدا جاری و نافذ می بینم. عرض کردم: چه خوب توشه ای داری زین العابدین! تو با این توشه از

کوره راهای آخرت عبور کنی پس معلوم است که می توانی ازاز کوره راهای دنیوی هم برهی!  
(۲۱)

حماد بن حبيب كوفى القطان نیز داستان مشابهی را نقل کرده و گفته است:

در «زباله»<sup>(۲۲)</sup> از قافله جدا ماندم. چون شب فرارسید، به درختی بلندپناه بردم. چون تاریکی بیشتر شد ناگهان جوانی را دیدم که با جامه ای سپید که بوی مشک از آن به مشام می رسید، می آید. تا آنجا که توانستم، خود را پنهان کردم. جوان آماده نماز شد. سپس ایستاد در حالی که می گفت: ای کسی که ملکوت همه چیز به دست توست و با جبروت خویش بر همه چیز چیره گشتی در دلم سرور اقبال بر خودت را داخل کن و مرا به میدان فرمانبردارانت ملحق فرما. سپس نمازش را شروع کرد. چون دیدم اندامش آرام یافته و حرکاتش سکون گرفت، به سوی محلی رفتم که او در آنجا وضو گرفته بود، ناگاه چشمه جوشانی دیدم. من نیز برای نماز آماده شدم و به او اقتدا کردم.

ناگهان محرابی دیدم که گویا در همان وقت پدیدار شد، او را دیدم که هرگاه به آیه ای که در آن ذکری از وعده و وعید بود، بر می خورد با ناله وزاری آن را تکرار می کرد. پس چون شب رو به پایان می رفت ایستاد و گفت: «ای کسی که گم گشتگان او را قصد می کنند، رهنمایش می یابند، و بیمناکان قصدش می کنند پناهگاهش می یابند، و عابدان به او پناه می برند و او را سر پناه خویش می یابند. کی آرام می یابد کسی که بدن خویش را برای غیر تو به زحمت انداخته و چه زمانی شاد می شود کسی که جز تو دیگری را قصد کرده است؟ معبودا! تاریکی پایان می گیرد در حالی که من در خدمت به تو کاری نکرده ام، و از چشمه مناجات تو سینه راسیراب نساخته ام. بر محمد و آل او درود فرست و سزاوارترین دو کار رانسبت به من به انجام رسان. ای مهربان ترین مهربانان.»

من ترسیدم او از دستم برود، و کارش بر من نهان ماند. از این رو به او در آویختم و گفتم: تو را به خدایی که گزند رنج و خستگی را از تو برداشت و لذت ترس را به تو عطا کرد چرا بال رحمت و کنف رقت خویش را از من دریغ می داری، که من سر گشته و حیرانم؟ فرمود اگر

توکل تو راست باشد سرگشته نباشی. در پی ام روان شو. چون زیر درخت رسید. دستم را گرفت، در نظرم آمد که زمین زیر پایم کشیده می شد.

صبحگاهان به من گفت: مژده بده که این مکه است. فریادها را می شنیدم وزیران خانه حق را می دیدم. گفتم: به خدایی که در روز قیامت و تنگدستی به او امیدوارم تو را سوگند می دهم، که کیستی؟ گفت: حال که قسم دادی، بدان که من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم. (۲۳)

آری، امام اخگری از پرتو خیره کننده ایمان و شراره ای از آتش بر فروخته رسالت بود. تاریکی بر خیابانهای مدینه سایه می گسترده. مردم به خانه های خود خزیده بودند، باران می بارید باد سرد زمستانی می وزید. «زهری» گوید: زین العابدین علیه السلام را دیدم که آرد بردوش گرفته بود و می رفت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! این چیست؟ فرمود: قصد سفر دارم. توشه ای آماده کرده ام تا به جایی تسخیرناپذیر ببرم.

«زهری» گوید: گفتم: این غلام من است اجازه ده آن بار را بر دوش گیرد. حضرت نپذیرفت. گفتم: بدهید من آن را بر دوش گیرم و شما را از بردن آن آسوده کنم. حضرت فرمود: زحمت رساندن توشه سفر را می خواهم خود تحمل کنم تا ورودم را به آنجا که قصد کردم نیکو گردد. وافزود:

به حق خداوند از تو می خواهم که از من جدا شوی و مرا و گذاری.

زهری از آن حضرت جدا شد. پس از چند روز، زهری به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا من از آن سفری که در آن شب در باره آن سخن می گفتم، اثری نیافتم!؟ امام فرمود: آری! چنان نبود که تو پنداشتی، مقصودم سفر آخرت بود که برای آن آماده می شدم. سپس آن حضرت هدف خود را از بردن آن توشه در شب به خانه های نیازمندان، توضیح داد و گفت: آمادگی برای مرگ بادوری از حرام، و ایثار در راه خیر به دست می آید. (۲۴)

در واقع ریشه های شخصیت امام زین العابدین علیه السلام در افق معرفت اوبه خداوند، و یقین او به قیامت، و آگاهی اش به سرعت گذرایی که ساعات شبانه روزی عمر انسان را می بلعد، و فراوانی واجبات و تکالیف، امتداد می یافت!

وقتی کسی از او می پرسید: چگونه صبح کردی ای فرزند رسول خدا؟ می فرمود:

«صبح کردم در حالی که از من هشت تقاضا شده است: خداوند عمل به فرایضش را از من می خواهد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل به سنتش. خانواده قوت می خواهد و نفس شهوت و شیطان می خواهد که پیروی اش کنم و آن دو فرشته نگاهبان خواستار راستی عملند و ملک الموت روح را می خواهد و قبر جسمم را. من در میان این هشت تقاضا قرار دارم.» <sup>(۲۵)</sup>

آن حضرت نمودار شکوهمند این آیه از قرآن بود:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ <sup>(۲۶)</sup>

«کسانی که خدای را ایستاده و نشسته و خوابیده یاد می کنند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و می گویند) پروردگار اینها را بیهوده نیافریدی. منزهی تو پس ما را از رنج آتش در امان نگاه دار.»

او چنان در محبت و عشق خدا غوطه ور بود که روده های عشق و محبت به صورت راز و نیازهایی، که تاریخ تنها گوشه اندکی از آنها را در «صحیفه» ای معروف به «سجادیه» ثبت کرده است، بر لبانش جاری می شد. بیایید با هم به یکی از این راز و نیازهای پر شکوه و جذاب که چشمها را خیره می سازد، گوش فرا دهیم:

«همانا همتم به سوی تو منقطع شده و رغبتم به طرف تو برگشته است پس تو مراد منی نه دیگری، و بیداری و خوابم فقط از برای توست نه جز تو. و دیدارت پر تو و روشنی چشم من است و اتصال توبه من نفس من است، اشتیاقم به توست و سرگشتگی ام در محبت تو و دلباختگی ام به عشق توست.»

خشنودی تو آرزویم و دیدنت نیازم و در کنار تو بودن تقاضایم و نزدیکی به تومنتهای درخواست من است. آرام و راحت در راز و نیاز با توست، داروی بیماری ام نزد توست و شفای تشنگی ام و خنک کننده سوزش درونم و رفع گرفتاری ام همه در درگاه توست. پس در وحشتم انیس من باش، لغزشم رابکاه و بیوشان و توبه ام را بپذیر و دعایم را پاسخ گوی و خود نگهدار عصمت من و بی نیاز کننده تهیدستی ام باش. مرا از خود جدا و دور مکن ای نعیم و بهشت من و ای دنیا و آخرت من ای مهربان ترین مهربانان»<sup>(۲۷)</sup>

کدامین قلب سرشار از ایمان است که سر چشمه چنین سخنان پر شور و تابناکی است؟ کدامین قلب فروخته از شوق خداست که با عشق به خدا این گونه با او راز و نیاز می کند؟ آری... تنها قلب این امام است، که نماز، محبوب ترین کارها نزد اوست و ذکر خدا شغل او و عبادت صبغه و نشانه زندگی اوست! روزی بر خلیفه اموی، عبد الملک بن مروان، وارد شد.

عبد الملک از دیدن نشانه سجود بر پیشانی امام علی بن الحسین علیه السلام به شگفتی افتاد و گفت: ای ابو محمد! آثار کوشش و اجتهاد بر تو ظاهر گشته، و خداوند نیکی و پاداش خود را برای تو تضمین کرده، تو پاره تن رسول خدایی و با او نسبت نزدیک و استواری داری. تو بر خاندان و معاصرانت صاحب فضیلت بزرگ هستی و هیچ کسی مانند تو و نه پیش از تو از فضل و علم و دین و تقوا برخوردار نگشته است جز نیاکان گذشته ات.

عبد الملک همچنان امام را می ستود که آن حضرت فرمود:

«هر آنچه یاد کردی و وصف نمودی همه از فضل خدای سبحان و تأیید و توفیق او بود پس کجا می توان شکر آنچه را که بر ما ارزانی داشته است به جای آورد.

ای امیر مؤمنان؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان در نماز می ایستاد که پاهایش ورم می کرد و چنان روزه می گرفت که از تشنگی دهانش خشک می شد. به او گفته شد:

ای رسول خدا آیا مگر خداوند گناهان گذشته و آینده تو را نیامرزد؟ فرمود:



آیا من بنده ای سپاسگزار نباشم؟ سپاس خدای را بر آنچه نعمت داد و آزمود و سپاس در انجام و آغاز.

به خدا سوگند اگر اعضایم پاره پاره شوند و سیلاب اشک بر دامانم روان گردد، هنوز شکر یک دهم یکی از هزاران هزار نعمت خداوند را که شمارشگران، از شمارش آنها عاجزند، نتوانسته ام به جای آورم.

و تمام ستایش ستایشگران نمی تواند با یکی از این نعمتها برابر شود، نه به خدا. خداوند مرا می بیند که هیچ چیز از سپاس و یاد او در شب یا روز، در نهان یا آشکار بازم نمی دارد. اگر برای خانواده ام و نیز برای دیگر مردمان، از خاص و عام، بر من حق و حقوقی نبود، که ادای آنها تا آنجاکه در توان من است بر من واجب باشد، هر آینه با دو دیده ام به آسمان و با قلبم به خدا می نگرستم و این نگاهها را باز پس نمی گرفتم تا آنکه خداوند که بهترین داوران است کار مرا تمام سازد».

امام گریست و عبد الملک نیز گریه سر داد و گفت: چه تفاوت بزرگی است میان بنده ای که در جستجوی آخرت است و برای آن می کوشد و بنده ای که در پی دنیا است از هر راهی که آنرا بدست آورد، به راستی در آخرت او را هیچ بهره ای نیست سپس به امام روی کرد و از نیازهایش پرسید و از مقصودی که به خاطر آن پیش عبد الملک آمده بود و شفاعتش را پذیرفت و به او انعام داد».

وقتی «طاووس» آن حضرت را در اواخر شب دید که بر گردخانه کعبه طواف می کند از او کارهای شگفتی مشاهده کرد، تا آنجا که دلش به حال امام می سوزد. طاووس مشاهداتش را این گونه بیان می کند:

اَمَّا سَجَادٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم که از شب تا سحر طواف و عبادت می کرد، چون هیچ کس را ندید به آسمان نگرستم و گفتم:

«معبودا! ستارگان آسمانهايت فرونشستند وچشمان مخلوقاتت آرام يافتند، ودرهايت به روى گدايان باز شده است. به سويت آمده ام تا مرا بيامرزى و به من رحم آورى و سيمای جدم محمد ﷺ را در عرصات قيامت به من بنمايانی».

سپس گريست و گفت:

«به عزّت و جلالّت سوگند من با نافرمانى ام قصد مخالفت تو را نداشتم، واگر عصيان تو را کرده ام به تو شك نداشته و به شكّنه ات نادان نبوده ام وخويش را در معرض مجازات تو قرار نداده ام.

اماّ نفسم، گناهم را برايم آراست، پرده پوشاننده تو بر من فرو افتاد و مرا بر اين كار يارى كرد، پس اکنون چه كسى مرا از عذاب تو مى رهاند؟ و اگر تو ريسمانت را از دست من ببرى به ريسمان چه كسى چنگ زنم؟ پس واى از فرداى بدى كه مى خواهم دربرابرت بایستم، آن هنگامى كه به سبک باران گفته شود: بگذريد و به گرانباران گفته شود: فروافتيد پس آيا من با سبکباران خواهم گذشت، و يا با گرانباران خواهم ماند؟ و اى بر من، هر چه عمرم طولانى تر شد گناهانم افزون گشت و هيچ توبه نکرده ام. آيا نوبت آن فرا نرسیده که از پروردگارم شرم کنم؟»

سپس گريست و اين ابیات را خواند:

أُتْحِرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى      فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مَحَبَّتِي <sup>(۲۸)</sup>  
أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قَبِيحٍ رَزِيَّتِي      وَمَا فِي الْوَرَى خَلْقٌ جَنِي كَجِنَايَتِي <sup>(۲۹)</sup>

سپس گريست و فرمود:

«منزهی تو! معصیت مى شوی اما انگار که نمی بینی و شکیب مى ورزی گویی که معصیت نمی شوی. به مخلوقاتت با کارهای نیک دوستی مى کنی آن چنان که گویی توبه آنان نیازمندی حال آن که سرورم تو از آنان بی نیازی».

سپس بر زمین به سجده افتاد. طاووس گوید: به او نزدیک شدم و سرش را بلند کردم و بر زانوانم نهادم و گریستم تا آنجا که اشکهایم بر گونه های مبارکش جاری شد. پس امام نشست و گفت:

«چه کسی مرا از ذکر پروردگار باز داشت؟!»

گفتم: من طاووس هستم ای فرزند رسول خدا این همه زاری و شیون برای چیست؟ ما باید چنین گریه و زاری سر دهیم که همه نافرمان و گنهکاریم. اما پدر تو حسین بن علی علیه السلام و مادرت فاطمه زهرا علیها السلام وجدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

امام به من نگاهی کرد و فرمود:

هیئات! هیئات! ای طاووس با من از پدر و مادر و نیایم سخن مگوی.

خداوند بهشت را برای کسی آفرید که فرمانش برد و نکویی کند، گرچه غلامی حبشی باشد و دوزخ را برای کسی آفرید که عصیانش کند گرچه قرشی زاده باشد. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾<sup>(۳۰)</sup>؛ «پس چون در صور دمیده

شود نه خویشاوندی میان آنهاست و نه پرسش شوند.؟ به خدای سوگند سود نرساند تو را فردای قیامت مگر کردار نیکویی که پیش فرستاده ای.»<sup>(۳۱)</sup>

از آنجا که امام زین العابدین علیه السلام، خداوند را دوست می داشت کار خود را به او وانهاد و کاملاً تسلیم او بود. در این باره به داستانی که از زبان آن حضرت نقل شده است، توجه فرمایید:

«به بیماری سختی دچار شدم. پدرم به من گفت: چه چیزی میل داری؟ گفتم: میل دارم از

کسانی باشم که بر آنچه خداوند، برایم تدبیر کرده راضی باشم و چیزی به او پیشنهاد نکنم.

فرمود: آفرین شبیه ابراهیم خلیل گشتی که وقتی جبرئیل به او گفت: آیا نیازی داری؟ پاسخ

داد: به پروردگارم پیشنهادی عرضه نمی کنم بلکه خداوند مرا بس است و او خودخوب و کیلی

است.»

بدین سان خداوند او را دوست می داشت و مورد اکرام و تقدیر خودقرار می داد و بر مقامش می افزود و به وسیله او تقدیر خودش را جاری می ساخت و مردم را به گردن نهادن به رهبری او ملزم می کرد.

داستان زیر از غایت عشق و محبت خداوند به امام زین العابدین علیه السلام حکایت می کند. این داستان را گروهی از عباد و فقهای بصره یعنی ثابت بنانی، ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه غلام، حبیب فارسی و مالک بن دینار نقل کرده اند، برای شناخت بیشتر این افراد به نقل مطالبی درباره این گروه که در حاشیه کتاب بحار الانوار آمده است، می پردازیم:

۱. ثابت بنانی: از تابعین بود. ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء (ج ۲، ص ۲۶۸ تا ص ۳۳۳) در باره او چنین می نویسد: ثابت از متعبدان و متهجدان عارف بود. ابو نعیم گوید: وی از بسیاری از صحابه مثل ابن عمر و ابن زبیر و شداد و انس روایت کرده است و بسیاری از تابعان نیز از وی روایت کرده اند مثل عطاء بن ابی رباح و داوود بن ابی هند و علی بن زید بن جدعان و اعمش و...

۲. ایوب سجستانی: او نیز از تابعین بود. ابو نعیم در حلیة الاولیاء (ج ۳، ص ۳ تا ص ۱۴) راجع به او می نویسد: واز ایشان سرور عباد و رهبان، منور به یقین و ایمان، سجستانی ایوب بن کیسان است. وی فقیهی دانشمند و عابدی بود که بسیار به حج می رفت. از مردم مأیوس و با خدا مأنوس بود.

ایوب از انس بن مالک و عمرو ابوالعتهیه و حسن و ابن سیرین و ابوقلابه حدیث نقل می کرد.

اردبیلی در جامع الرواة ج ۱ ص ۱۱۱ گوید: ایوب بن ابی تمیمه کیسان سختیانی العنزی البصری، کنیه اش ابو بکر و آزاد شده عمار بن یاسر بود. عمار خود بنده ای آزاد شده بود بنابر این او آزاده شده شخصی آزاده شده به شمار می آید. سرش را سالی یک بار می تراشید و چون

موهایش بلند می شد فرق باز می کرد. وی در سال ۱۳۱ ه در پی انتشار طاعون در بصره، از دنیا رفت.

۳. صالح مری: پدرش بشیر نام داشت. ابو نعیم در حلیة الاولیاء (ج ۶ ص ۱۶۵) در باره او می نویسد: قاری پرارج و واعظ پر هیزکار ابو بشیر صالح مری، صاحب قرائت و ترس و اندوه بود. نیکان را به حرکت وامی داشت و با بدان به ستیزه بر می خاست.

از حسن و ثابت و قتاده و بکر بن عبد الله مزنی و منصور بن زاذان و جعفر بن زید و یزید رقاشی و میمون بن سیاه و ابان بن ابی عیاش و محمد بن زیاد و هشام بن حسان و جریری و قیس بن سعد و خلید بن حسان روایت نقل می کرد.

۴. عتبه غلام: آزاده بزرگوار و پاک از تیرگیها و بیدار به شهادت و کلام. عبید الله بن محمد گوید: وی عتبه بن ابان بن صمعه بوده و پیش از پدرش از دنیا رفت. از رباح قیسی در باره تسمیه او به غلام پرسش کردند گفت: او مردی متوسط الحال بود. اما ما او را غلام می نامیدیم زیرا او در عبادت غلام رهان بود. وی در جنگ روم در قریه حباب به شهادت رسید. رابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء (ج ۶ ص ۲۲۶ تا ۲۳۸) مفصلاً در باره او سخن گفته است.

۵. حبیب فارسی: ابو نعیم در حلیة الاولیاء (ج ۶ ص ۱۴۹) گوید: ابو محمد فارسی از ساکنان بصره و صاحب کرامات و مستجاب الدعوه بود. حضورش در مجلس حسن بن حسن و تأثیر موعظه حسن بر دل او موجب گشت که چشم از دنیای فانی ببوشد و به جهان آخرت روی کند. او فقط در چهار بار مجموعاً چهل هزار (درهم) صدقه داد.

۶. ابو یحیی مالک بن دینار: ابو نعیم طی شرح مفصلی در حلیة الاولیاء (ج ۲ از ص ۳۵۷ الی ص ۳۹۸) در باره او می نویسد: او عارف و خدا ترس بود. شهوتهای دنیوی را ترک گفته و در مبارزه با نفس بر آن پیروز می شود.

## استجابت دعای امام سجّاد

از ثابت بنانی نقل شده است که گفت: من به همراه عدّه ای از عباد بصره همچون ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه غلام، حبیب فارسی و مالک بن دینار به حج مشرف شده بودیم. چون به مکه رسیدیم متوجّه کمبود آب شدیم. کمبود بارندگی موجب تشنگی بیش از حد مردم شده بود. مکیان و زایران خانه حق، به ما التماس کرده و می خواستند که آبشان دهیم. آنگاه ما به کعبه رفتیم و طواف کردیم و با خضوع و زاری در کنارخانه کعبه به دعا پرداختیم اما دعاهایمان اجابت نشد. ما در همین حال وهوا بودیم که ناگهان جوانی که حزن و اندوه از چهره اش می بارید، نمایان شد. چند بار به گرد کعبه طواف کرد و آنگاه به سوی ما آمد و گفت:

ای مالک بن دینار و ای ثابت بنانی و ای ایوب سجستانی و ای صالح مری و ای عتبه غلام و ای حبیب فارسی و ای سعد و ای عمر و ای صالح اعمی و ای رابعه و ای سعدانه و ای جعفر بن سلیمان!

ما گفتیم: بفرماید ای جوان. یرسید: آیا در میان شما یکی نیست که خداوند او را دوست بدارد؟ گفتیم: ای جوان بر ما دعا کردن است و بر او اجابت گفتن. گفت: از کعبه دور شوید که اگر در میان شما یک تن بود که خدا او را دوست می داشت دعایش را پاسخ می گفت. سپس خود به کعبه در آمد و به سجده بیفتاد. می شنیدم که در سجده اش می گفت: سرورم تورا به محبتت به من سوگند، مکیان را از باران سیراب کن.

ثابت گوید: هنوز سخنش تمام نشده بود که باران همچون دهانه های مشک باریدن گرفت. پرسیدم: ای جوان! از کجا دانستی که خداوند تو را دوست دارد؟!

فرمود: اگر او مرا دوست نمی داشت به زیارت خودش فرا نمی خواند. پس چون مرا به دیدار خویش نایل گردانید دانستم که دوستم دارد. بنابراین او را به محبتش به من سوگند دادم و او هم دعایم را اجابت فرمود. سپس از ما دور شد و این ابیات را خواند:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ يُغْنِهِ      مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَاكَ الشَّقِيُّ (۳۲)  
 مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ      فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِيَ (۳۳)  
 مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بَعْدَ التَّقَى      وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقَى (۳۴)

پس گفتم: ای مکیان این جوان که بود؟ گفتند: علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.  
 از منهال بن عمرو در خبری نقل شده است که گفت: به حج رفتم و با علی بن الحسین علیهما السلام  
 دیدار کردم. او پرسید: حرمله بن کاهل چه می کند؟ گفتم: او را زنده در کوفه دیدم.  
 پس آن حضرت دستهایش را بالا برد و سپس گفت: خدایا گرمای آهن را به وی بچشان!  
 خدایا حرارت آتش را به وی بچشان! پس از مدتی به سوی مختار رفتم. ناگاه دیدم عده ای  
 دوان دوان به سوی او آمدند و عرض کردند: ای امیر مژده! حرمله دستگیر شد.  
 حرمله از چنگ مختار گریخته و خود را پنهان کرده بود. مختار نیز دستور داد تا دستها و  
 پاهایش را قطع کنند و به آتش بسوزانندش.

امام زین العابدین علیه السلام هر روز دعا می کرد که خدا قاتل پدرش را به وی مقتول بنمایاند.  
 پس چون مختار قاتلان امام حسین علیه السلام را کشت، سرعبید الله بن زیاد و عمر بن سعد را با  
 فرستاده ای از جانب خود به سوی آن حضرت فرستاد و به فرستاده اش گفت: او  
 سجاد علیه السلام شب را به نماز می ایستد و چون سپیده بردمد نماز صبح می خواند، و می خوابد،  
 سپس برمی خیزد و مسواک می کند و آنگاه برایش غذا می آورند.

پس چون به درخانه آن حضرت رسیدی، در باره او بپرس. اگر گفتند که بر سفره نشسته  
 و غذا پیش رویش نهاده اند، از او اجازه ورود بگیر و این هر دو سر را بر سفره او بنه و بگو که  
 مختار به تو سلام رساند و گفت: ای فرزند رسول خدا خداوند انتقام تو را گرفت.

فرستاده مختار، مأموریت خود را همان گونه که دستور گرفته بود انجام داد. پس چون امام  
 زین العابدین علیه السلام سرهای ابن زیاد و ابن سعد را بر سفره گذاشت دید به سجده در افتاد و گفت:  
 «خدا را سپاس که دعایم رامستجاب کرد و کین مرا از قاتلان پدرم گرفت.»

آنگاه برای مختار دعا کرد و برای او پاداش نیکو درخواست کرد (۳۵)

هنگامی که به گوشه ای از شخصیت امام زین العابدین علیه السلام پی می بریم و با فنای او در ذات خداوند و ذوب او در عشق خداوندی و خلوصش از آلودگی های مادی آشنا می شویم، به گوشه ای از فلسفه ولایت و رهبری نیز آگاهی می یابیم و می توانیم بفهمیم که چرا در اسلام آیات و روایات این همه بر اصل ولایت و رهبری سفارش و تأکید کرده اند. زیرا ولایتی همچون ولایت امام سجّاد علیه السلام است که توان پالایش نفس انسانی را دارد. و آن را به معراج کمال می رساند.

ولایت پیامبران و امامان به جامعه مؤمن، رنگ ایمان می بخشد و عمل به تعالیم اولیای خدا را برای آن آسان می گرداند و به جامعه امکان حرکت در پی این الگوها و شخصیت های خدایی و پیروی از آنان را می دهد. بعلاوه این گونه رهبری، گلزار عشق به خدا را در دل مردم آبیاری می کند و آن را از پژمردگی و افسردگی در امان می دارد، چرا که دوستی و محبت اولیای خدا از محبت خداوند سر چشمه می گیرد، همچنان که جویبارها از چشمه ای جوشان. حتی می توان گفت که محبت اولیای خدا امتداد محبت خداست، البته شواهد و نمونه های فراوانی می توان برای این سخن ارایه داد.

چگونه شخصی می تواند ادعای خدا دوستی کند اما کسی همچون امام زین العابدین علیه السلام را که با عبادت و تهجد به درگاه خداوند، در عشق خدا غرق شده است، دوست نداشته باشد؟! آیا مگر خداوند فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (۳۶)

«بگو اگر مرا دوست دارید، از من پیروی کنید تا خداوند دوستتان بدارد.»

اینک بیایید تا جرعه ای از این چشمه جوشان عشق خدا بر داریم...

بیایید بیش از گذشته دوستان خدا را دوست بداریم، باشد که دل های ما از هواهای دنیوی و از محبت مردم ناپاک و پست، پاک و پاکیزه گردد...



## ولادت و دوران زندگی امام سجّاد علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام در کوران رویدادهای سیاسی که در تکوین امت اسلام و ترسیم خطوط و ویژگیهای تاریخی آن نقش بسزایی داشتند، قرارگرفته بود.

در خانه امیر مؤمنان امام علی علیه السلام دیده به جهان گشوده بود. در آن هنگام امام علی مبارزه ای تلخ با دشمنان اسلام در جمل و صفین و نهروان را آغاز کرده بود. پدر حضرت سجّاد، امام حسین، در آن روزگار علاوه بر همکاری با پدرش در اداره امور مسلمانان، فرماندهی سپاه اسلام را نیز بر عهده داشت.

بی گمان این رویدادهای سهمگین که تا امروز نیز پس از گذشت چهارده قرن در محیط ما تأثیر داشته، در شخصیت این مولود بزرگوار، اثر شگرفی از خود بر جای نهاد. این برهه پر آشوب با قتل خلیفه سوّم توّام بوده و از پی آن بنی امیّه به خونخواهی عثمان برخاستند.

## مادر امام سجّاد

در کتابهای تاریخ آمده است که مادر امام سجّاد علیه السلام «شهربانو» دختر آخرین پادشاه ساسانی «یزدگرد سوّم» بوده است.

امپراتوری ایران، همچون هر نظام جاهلی دیگر بر ظلم و ستم و سیاستهای طبقاتی استوار بود. با درخشیدن نور اسلام، این نظام همچون درختی پوک و پوسیده که از وزش بادهای سهمناک ریشه کن می شود، نابود شد. پادشاه ایران از شهری به شهری می گریخت تا آنکه سر انجام در خراسان به قتل رسید و خانواده اش در همان شهر ماندگار شدند تا آنکه خراسان در روزگار خلافت عثمان در سال ۳۲ هجری به دست مسلمانان فتح شد و خانواده امپراتور مقتول ایران، به اسارت مسلمانان در آمدند و به مدینه آورده شدند.

چون آنها را در پیشگاه خلیفه سوّم و اصحاب بزرگ پیامبر حاضر کردند، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب عثمان را به گرامیداشت خاندان یزدگرد تشویق کرد و بدین منظور حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای او خواند که فرموده بود: «عزیزان قومی را که به ذلت افتاده اند، گرامی دارید». شاید یکی از حکمتهای این سخن دلجویی از مردمی باشد که همواره سران و بزرگان خود را مورد احترام قرار می دادند، تا مبدا پرده های کینه و دشمنی میان آنان و پذیرش اسلام، مانعی ایجادکنند. چون عثمان در این باره درنگ کرد، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«به خاطر خدا سهم خود و سهم بنی هاشم را از اینان آزاد کردم».

انصار و مهاجران نیز در این کار از آن حضرت پیروی کردند. خلیفه هم چاره ای جز این فرا روی خود ندید. آنگاه امام علی پیشنهاد داد که هر یک از اسرا را به حال خود بگذارند تا همسری مناسب برای خود برگزینند. یکی از دختران یزدگرد؛ امام حسین را برگزید و دوّمی نیز امام حسن و بنابه قولی محمّد ابن ابی بکر را به همسری خود انتخاب کرد.

«شهربانو» در این سال بار دارشد و در نیمه جمادی الاول سال ۳۳ هجری نخستین فرزند خویش را به دنیا آورد و در همان روزهای اول پس از زایمان بدروود حیات گفت. سپس یکی از کنیزان امام حسین متکفل نگهداری کودک شد.

بدین ترتیب. امام زین العابدین در دامن آن کنیزبزرگ شد. مردم می پنداشتند که آن زن مادر واقعی امام سجّاد است درحالی که او کنیز امام حسین بود.<sup>(۳۷)</sup>

امام سجّاد هفت ساله بود که پدر بزرگش، امیرمؤمنان علیه السلام در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید. پس از چند ماه اهل بیت به مدینه بازگشتند، جایی که علی بن الحسین در خانه های آکنده از بوی خوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رشد کرده بود. امام هفده ساله بود که عمویش امام حسن مجتبی را با زهر به شهادت رساندند.

امام سجّاد در سایه پدر بزرگوارش امام حسین، نقش رهبری را در رویارویی با ارتداد جاهلیت مآب اموی را تجربه می کرد.

در باره ویژگی این مبارزه و رویارویی آرام و مخفیانه، اطلاعات اندکی در دست است. در واقع از این دوره تنها سخنرانیهای امام حسین علیه السلام بر علیه معاویه و نامه های آتشین آن حضرت به او و قیامهایی که به رهبری اصحاب پیامبر که هواخواه اهل بیت آن حضرت بودند، برای ما باقی مانده است.

اما به نظر نگارنده همین اطلاعات اندک می تواند تصویر کاملی از اوضاع سیاسی که امام سجّاد در زمان پدرش، یعنی در سنین جوانی با آن دست به گریبان بوده، در پیش روی ما به نمایش بگذارد.

## پس از عاشورا

این نیروی جنبش سیاسی در زمان معاویه، هر چه بود در واقع به مثابه آتشی در زیر خاکستر به شمار می آمد که معاویه با زیرکی معروف خویش و با وسایل گوناگون همچون بذل و بخشش اموال و مناصب، به عنوان حق السکوت به آزمندان و خوراندن عسل زهر آلود به آزادگان، این وضعیّت را ایجاد کرده بود.

جریانهای سیاسی بی صبرانه در انتظار نابودی معاویه بودند از همین رو حادثه کربلا، در واقع جرقه ای بود که آتش انقلابها را در چهارگوشه جهان اسلام بر افروخت این حادثه درست در زمانی روی داد که وارث ابوسفیان و مرد زیرک عرب (معاویه) چشم از جهان بر بست بدین ترتیب، بامرگ معاویه عصر انقلابهای مخالف «جاهلیّت پنهان» آغاز گردید.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، مدینه الرسول به قیام برخاست و یزید بن معاویه را از حکومت بر کنار کرد. در مکه عبدالله بن زبیر قیام کرد و خواهان خلافت شد. در کوفه، قیامی به رهبری سلیمان بن سرد و سپس به رهبری مختار صورت پذیرفت. بدین سان، وقوع قیامها و انقلابها و یژگی حیات سیاسی حاکم بر کشور اسلامی و شیوه و روش شاخص آن در رویا رویی با طغیان و تباهی به شمار می آمد.

از این رو می توانیم روزگار زندگی امام سجّاد علیه السلام به ویژه اندکی پس از واقعه عاشورا را عصر قیامها و انقلابها نامگذاری کنیم.

انقلاب به خودی خود هدفی مقدّس نیست، بلکه هدف مقدّس همین ارزشهای والایی است، که موجبات انقلابها را فراهم می آورد. وگرنه زیان این انقلابها فراتر و بزرگتر از سود آن خواهد بود. آیا مگر انقلاب فی نفسه، طغیان علیه نظام حاکم و آشفته ساختن فضای امنیّت و ایجاد اضطراب و خونریزی نیست؟ البته! بنابر این انقلاب وضعیتی استثنائی است که عقلا آن را نمی پسندند اما همین انقلاب شرعیّت و قداست خود را از همان اهداف والایی که قصد رسیدن و

تحقق بخشیدن به آنها را دارد، کسب می کند. انقلاب به معنی کلی خود، مردم را از تاریکیهای جمودونادانی و ستم به روشنایی حرکت و عقل و عدالت هدایت می کند، ویژگی و شاخصه زندگی پیامبران و امامان و بندگان نیک خداوند گشته است.

از آنجا که انقلاب زنگار غفلت و بی تفاوتی را از دل می زداید و ابرهای درهم و تاریک ستم و تجاوز را از تشکیلات انقلابیون دور ویراننده می سازد، و کابوس طغیان و تباهی را از جامعه ریشه کن می کند، مسئولیت هر رزمنده و نشان حقانیت هر فرد با کرامت و با شرف می گردد. از این روست که وحی نیز در ضمن تعبیر «قیام برای خدا» بر هدف انقلابها تأکید کرده است. خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ...﴾ (۳۸)

«بگو همانا شما را به یک سخن پند می دهم آن که بخاطر خدا قیام کنید...»

و نیز می فرماید: ﴿قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ (۳۹)

«نگهداران عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید.»

همچنین وضعیت انقلابهایی که به برکت شهادت امام حسین علیه السلام تمام آفاق دیار اسلام را فراگرفته بود، به هویت و رنگ و روح و ارزش نیازداشت تا در ضمیر امت استوار گردد و همچون بارقه ای زود گذر و طوفانی گذرا از پرتو افشانی و حرکت باز نایستد. این انقلاب می بایست راهی مکتبی و مستقیم برای خود برگزیند تا آلت دست افراد آزمند یا متهوری همچون عبدالله بن زبیر، که از انقلاب به بدترین شکل سوء استفاده می کردند، قرار نگیرد.

این زبیر پس از شهادت امام حسین علیه السلام به منبر می رود و بر آن حضرت درود می فرستد و قاتلش را لعن می کند و آنگاه یزید را از خلافت خلع می کند اما همین که پایه های حاکمیتش را مستحکم می پندارد، کینه خود را با اهل بیت پیامبر آشکار می گرداند و حتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم درود نمی فرستد.

بنابر این، به خاطر آن که اوضاع انقلابی، مرکب راهوار هر قدرت طلب نشود، و کسانی همچون ابن زبیر از آن سوء استفاده نکنند، امام سجّاد علیه السلام گام به صحنه نهاد تا هویت مکتبی و رنگ الهی و شکوه و جلال انقلاب را که در ارزشهای وحی نمود می یافت و راه راست و استواری را که شریعت خداوند آن را ترسیم کرده بود، بدان باز ببخشد.

شاید بتوان گفت که این حیاتی ترین نقش رهبری بود که امام سجّاد علیه السلام بدان همّت گمارد. این نقش هیچ گاه پیامد وضعیّت مزاجی و جسمانی امام نبود و یا ربطی به این نداشت که مثلاً آن حضرت خودشاهد وقایع فاجعه آمیزی همچون واقعه کربلا بوده و آن واقعه در وی تأثیر بسیار نهاده و جز گریه و شیون و زاری در طول زندگی خود، دست به کاری دیگر نزده است! آری، واقعه کربلا «عاشورا» در روح بزرگ آن حضرت اثری ژرف از خود بر جای نهاد. اما نباید فراموش کرد، که امام معصوم تکلیف الهی خویش را انجام می دهد.

نه آنچه را که حالتهای روحی روانی اش بر وی مقرر می دارند. دلیل ما بر این امر آن است که امام زین العابدین که روح بزرگوارش به تهجد و گریه عجین گشته پس از شهادت پدرش، همراه باحضرت زینب پیام رسان عاشورا می شود. آیا می دانید پیام عاشورا چه بود؟ این پیام، پیام زخمهای فردی انقلابی، و خونی جوشان، و دردی طغیانگر و قیامی آرام ناپذیر بود.

مگر خطبه آتشین آن حضرت در میان کوفیان، آن هم پس از گذشت سه روز از فاجعه کربلا را نشینده اید که چه سان احساس همدردی آنان را برانگیخت و از دلهایشان زنگار ترس و تردید را زدود تا آنجا که مردم به آن حضرت گفتند: هر چه می خواهی به ما فرمان ده. مطیع فرمان تویم. ما یزید را خواهیم گرفت و از کسانی که به تو و ما ستم کرده اند، بیزار می جوییم.

اما آن حضرت به آنها گفت:

«درخواست من از شما این است که نه با ما باشید و نه بر ما».

اینک به قسمتهایی از این سخنرانی پر شور و انقلابی گوش فرا دهید.

امام سجّاد علیه السلام به مردم اشاره کرد. همه ساکت شدند. آنگاه خدا راستود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و فرمود:

«ای مردم! هر که مرا می شناسد، خوب می داند که من کیستم و آن که مرا نمی شناسد، اینک خودم را به او معرفی می کنم. من علی پسر حسین پسر علی هستم. من پسر کسی هستم که در کنار رود فرات سر بریده شد. من پسر کسی هستم که حرمتش دریده شد و ثروت و دارایی اش به یغما رفت. پس شما باکدامین چشم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نگرید، آن هنگام که به شما می فرماید: عترتم را کشتید و حرمتم را دریدید پس از امت من نیستید» سپس آن حضرت گریست. (۴۰)

و نیز هنگامی که آن حضرت را به اسیری نزد ابن زیاد بردند، با وی که می پنداشت تا ابد بر خط مکتبی پیروز شده، به ستیز برخاست و فرمود:

«بزودی ما و شما خواهیم ایستاد (در پیشگاه خداوند) و مورد پرسش قرار خواهیم گرفت. آنگاه شما چه پاسخی خواهید داد؟ ولی، به خاطر دشمنی با جدّ ما به دوزخ برده خواهید شد». (۴۱)

زمانی که ابن زیاد آهنگ قتل امام را کرد، آن حضرت به او گفت:  
«آیا تو مرا به قتل تهدید می کنی؟! مگر نمی دانی که قتل برای ما عادت است، و شهادت کرامتی برای ما از جانب خداوند است».

موضع گیری آن حضرت در برابر طاغوت و جنایتکار بزرگی مانند یزید که از هیچ جنایت زشتی در سالهای کوتاه حکومتش فرو گذاری نکرد، اوج مبارزه و نمونه ای والا در جهاد با کلمه به شمار می آید.

یک بار دیگر نیز، زمانی که خطیب یزید در مسجد جامع اموی اهل بیت پیامبر علیه السلام را مورد دشنام و ناسزا قرار داد، امام سجّاد به پاسخ گویی برخاست و گفت:

«وای بر تو ای سخنران خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدی و دوزخ را جایگاه خود گردانیدی!»

سپس به یزید نگاه کرد و از او خواست که بر منبر رود. یزید چاره ای جز قبول درخواست امام نداشت. چون امام سجّاد علیه السلام بر منبر قرار گرفت آن خطبه بلیغ را که هنوز صدای آن در جهان انعکاس دارد، ایراد کرد.

وقتی طاغوت عراق، حجاج بن یوسف ثقفی، خانه کعبه را ویران کرد امام سجّاد علیه السلام به او گفت «ای حجاج! آهنگ بنای ابراهیم و اسماعیل کردی و آن را در کوی و خیابان افکندی و به یغمایش بردی. انگار می پنداری که این میراث توست».

حجاج با شنیدن این سخنان بر فراز منبر رفت و مردم را سوگند داد که هر چه برده اند باز پس بیاورند. <sup>(۴۲)</sup> بنابراین شجاعت، خوی و خصلت امام چهارم بود اما شرایطی که آن حضرت در آن به سر می برد، از کمبود انقلاب و شجاعت خبری نبود.

زیرا واقعه کربلا، ضمیر امت را از شجاعت آکنده بود در عوض این دوران به ویژگی ایمانی که مرتبط با انقلاب و اهداف ارزشمند آن بود، نیاز شدید داشت، و از همین رو، امام کوشش خود را به این سمت متوجه کرد! برخی از ساده اندیشان می پندارند که این امر، از شخصیت امام سجّاد علیه السلام نشأت می گیرد چنان که در باره پیامبران نیز معتقدند که فداکاری ابراهیم و صبر نوح و تندی موسی و زهد عیسی علیه السلام و اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صفات متمایز هر یک از فرستادگان خدا، ویژگی خاص شخصیتی آنان و معلول حالات مزاجی ایشان بوده است. حال آنکه اینان از یاد برده اند که خداوند خود آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. در واقع خداوند هر کجا حکمتش اقتضا کند رسالت خویش را همان جا می نهد.

ویژگیهایی که از هر یک از پیامبران ظاهر شده، مطابق با شرایطی بوده که در آن می زیسته و نیز طبق روحیه مردمانی بوده که با آنها سروکار داشته اند.

تا آنجا که اگر فرض کنیم پیامبری در مقام و موقعیت پیامبری دیگر مبعوث می شد، بدون ذره ای کم و کاست همان رفتاری را پیش می گرفت که آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پیش گرفته بود.



هر یک از ائمه همچون انبیا، برنامه ای داشته اند که مطابق آن عمل می کرده اند و این برنامه در ضمن سیاق تاریخی که در آن می زیسته اند، طراحی شده بود.

امام سجّاد علیه السلام نیز بر مبنای این برنامه الهی عمل کرد. زندگی آن حضرت قلّه عبادت و زاری به درگاه خدا و نشر روح ایمان در جامعه و تربیت مردانی بزرگ همچون زهری و سعید بن جبیر و عمر بن عبدالله سبّعی و... در زهد و تهجد بود.

بدین سان برنامه امام سجّاد علیه السلام راه امامتش را ترسیم کرده بود. برنامه آن حضرت تأکید بر بعد روحی بود مضافاً آنکه آن حضرت طلایه دار دیگر امامان در حوادث دشوار پس از خود بود با این تفاوت که نیاز به این بعد روحی در زمان امام زین العابدین بیشتر احساس می شد و برای همین آن حضرت نیز بیشتر در این جهت تلاش می کرد. اما پرسش اینجاست که: امام چگونه از عهده این مهم بر آمده؟ واز چه راهی برای رسیدن به این هدف بزرگ استفاده کرد؟

## روش امام زین العابدین در تربیت روحی

از آنجا که ائمه هدی، برای تمام نسلها در هر دیار و دوره ای مشعلهای فروزان حَقِّند و از آنجا که شرایط حاکم بر یک دیار و دوره با آنچه بردیاری و دوره ای دیگر تفاوت دارد و از آنجا که خداوند، رسالتهای خویش را با برانگیختن حضرت محمد ﷺ و جانشینان معصوم حضرتش پایان بخشیده است، پس حکمتش اقتضا می کند که سیره هر یک از آنان جهت هدایت با روشی خاص متمایز باشد، تا روشهای گوناگون آنان، گنجینه ای پر بار برای مردم باشد. تا هر کس مطابق با خود و شرایط ویژه ای که در آن به سر می برد، از آنها بهره گیرد.

شیوه ایمانی امام علی بن الحسین علیه السلام همان شیوه ای است که به طور کلی با شرایطی که اینک در برخی از کشورهای ما به چشم می خورد، تناسب دارد. زیرا خداوند حالت انقلابی را به ما ارزانی داشته که این حالت همواره به روح ایمانی روز افزونی نیازمند است تا مباد انقلاب از راه مستقیم و دینی خویش جدا گردد، و سیاست و منافع و شرایط آن، طهارت ایمانی را که تلاشگران راه خدا بدان نیازمندند از بین ببرد.

## روش و برنامه امام علیه السلام چه بود؟

اولاً: بندگان مخلص و پاکدل پیش از آنکه به زبان، مردم را به خدا فرا بخوانند، باکردار خویش راه خدا را تبلیغ می کنند. آنان به مردم فرمانی نمی دهند مگر آنکه خود پیش از آنان، آن کار را انجام داده باشند.

زندگی امام سجّاد، صفحه ایمانی تابناک و پاکی بود که ما در فصل دیگر درباره آن سخن خواهیم گفت. صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله، جابر بن عبدالله انصاری در باره امام سجّاد گفته است: در فرزندان پیامبران کسی را چون علی بن الحسین ندیدم!

ثانیاً: تربیت نسلی از علمای ربّانی که آنان نیز به نوبه خود دانشمندان و انقلابیون و بندگان صالح را تربیت کردند. بدین سان تعالیم امام از طریق جانهای پاک سلسله وار به دیگران انتقال می یافت.

در میان این افراد، مردانی از عرب و موالی بودند و هر یک داستان و تاریخی برای خود داشتند. بیابید از عطر خوش سیره حواریون و یاران امام سجّاد علیه السلام که اکثراً از تابعین بودند، اندکی بهره مند شویم:

الف - سعید بن جبیر یکی از این تابعین بود که روح ایمان را از امام زین العابدین علیه السلام بر گرفته بود. او در عبادت و جهاد سر مشق بود و به «بصیر العلماء» شهرت داشت. تمام قرآن را در دو رکعت می خواند و آوازه علم و دانش او در میان دانشمندان چنان بود که می گفتند: بر روی زمین کسی نیست جز آنکه به دانش سعید بن جبیر نیازمند است. <sup>(۴۳)</sup>

سعید به دست طاغوت عراق، حجاج، به شهادت رسید. امام صادق درباره او فرمود: «سعید بن جبیر به علی بن الحسین اقتدا می کرد و علی هم او را می ستود. علت اینکه حجاج او را کشت نیز همین بود. سعید مردی راست کردار بود.» <sup>(۴۴)</sup>

از متن گفتگوی پر شوری که میان او و جلاد فرومایه بنی امیه رد و بدل شده، می توان به اوج استقامت و پایداری این دانشمند ربّانی پی برد.

گفته اند چون او را نزد حجاج بن یوسف ثقفی بردند، حجاج به او گفت: تو شقی بن کسیر هستی.

سعید پاسخ داد: مادرم مرا بهتر می شناسد او مرا سعید بن جبیر نام نهاد. همچنین نقل کرده اند که حجاج از وی پرسید که دوست داری چگونه کشته شوی؟ سعید پاسخ داد: تو خود انتخاب کن حجاج گفت: چرا؟ سعید پاسخ داد: چون مرا بهر روشی که بکشی من تو را در روز قیامت به همان شیوه به قتل می رسانم.

ب - ابو اسحاق عمر بن عبداللّه سبّعی همدانی از یاران مورد اعتماد امام سجّاد علیه السلام بود. وی در عبادت به مرتبه ای رسیده بود که درباره اش می گفتند که در آن روزگار عابدتر از وی کسی نبود چرا که هر شب یک بار قرآن را ختم می کرد و چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز شب به جای می آورد. او محدّث بود و در نزد عام و خاص هیچ کس در نقل روایت از او موثّق تر به شمار نمی آمد. <sup>(۴۵)</sup>

ج - «زهری» در دربار امویان کار می کرد. روزی مردی را مجازات کرد و آن مرد هنگام مجازات جان سپرد. این امر موجب ترس و وحشت او شد و در نتیجه از دربار گریخت. و برای مدت نه سال در یکی از غارها اعتکاف گزید. امام سجّاد علیه السلام در سفر خود به حج، در میان راه او را دید به وی گفت:

«من بر تو از یأست بیش از گناهت می ترسم. دیه ای برای خانواده (مقتول) بفرست و خود به سوی خانواده ات روانه شو. در پی دینت باش.»

زهری گفت: سرورم مشکل مراحل کردی. خدا خود آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.

زهری به خانه خود رفت و در شمار یاران امام علی بن الحسین علیه السلام جای گرفت. از این رو یکی از بنی مروان به طعنه به او می گفت: زهری، پیامبرت، (یعنی امام سجّاد) چه می کند؟! (۴۶)

از این روایت می توان پی برد که خداوند چه گونه مردم را به وسیله امام هدایت می کند تا آنجا که کار گزار بنی امیّه و یکی از بزرگترین و مشهورترین علما در نزد فرقه های اسلامی همچون زهری را به راه راست رهبری می نماید.

د - سعید بن مسیب بن حزن از تابعین بزرگی بود که به دست امیرمؤمنان تربیت شده بود و در خط اهل بیت علیهم السلام جای داشت و جزو اصحاب برگزیده امام سجّاد بود آن حضرت در باره وی فرموده است:

«سعید بن مسیب داناترین مردم به آثار گذشتگان است». (۴۷)

روزی، مردی به سعید گفت: هیچ کس را از فلانی پرهیز کارتر ندیدم. سعید گفت: آیا علی بن الحسین را دیده ای؟ مرد گفت: نه. سعید گفت: من هیچ کس را از او پرهیزگارتتر ندیدم. (۴۸)  
علاوه بر اینها گروه بسیاری از علمای بزرگ اسلام نیز بوده اند که درس زهد و تقوا و تفسیر و حکمت و فقه را از محضر امام سجّاد علیه السلام فراگرفتند. شیخ مفید در این باره می گوید: فقها از آن حضرت، دانشهای بسیاری فراگرفتند و مواعظ و دعاها و فضایل قرآن و حلال و حرام را از آن حضرت یاد گرفته، و حفظ کردند.

این شهر آشوب گوید: کمتر کتابی در زهد و موعظه یافت می شود که در آن از قول امام زین العابدین روایتی نقل نشده باشد. (۴۹)

امام سجّاد به طلاب علم که در مدینه به دیدارش می آمدند، بسیار احترام می گذاشت و این امر را سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانست. دانشمندان پیش از آنکه از علم و معرفت آن حضرت بر خوردار گردند از رفتار ایشان، هدایت و پرهیزکاری را الهام می گرفتند.

براستی چه کسی بود که نور خدا را در این چهره الهی و از چشمی که از ترس خدا سرشار بود و پیشانی که در اثر سجود پینه بسته بود و زبانی که هیچ گاه از یاد خدا غافل نمی شد و کلاً از سیره او که نور خدا از آن تابان بود، الهام نگیرد؟!

عبدالله بن حسن می گوید: مادرم فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مرا می گفت که در محضر علی بن الحسین بنشینم. من هیچ گاه در محضر او ننشستم مگر آنکه وقتی بر می خاستم از او خیری آموخته بودم. این خیر یا ترس از خدا بود که با دیدن خدا ترسی وی در دلم ایجاد می شد و یا دانشی بود که از او بهره مند می شدم. <sup>(۵۰)</sup>

موج فتوحات اسلامی، هر روز کشور جدیدی را فرا می گرفت و بخش تازه ای به پیکر حکومت اسلامی اضافه می کرد اما این پیکر به محرکی ایمانی نیاز داشت تا فرهنگها و سنتها و منافع گوناگون را در بوته امت واحد، ذوب کند.

امام زین العابدین علیه السلام و یاران و هواداران وی، با به کار بستن راههاوشیوه های گوناگون مسئولیت این مهم را بر دوش داشتند. آن حضرت به موالی بسیار احترام می گذاشت. موالی مردمی بودند که پس از فتح کشورهايشان به وسیله اسلام و بهره وری کافی از معارف الهی؛ به دین اسلام گرایش می یافتند.

بسیاری از موالی، جز و یاران خوب امام سجاد علیه السلام بودند امام نیز دراستوار ساختن ارزشهای الهی در دل گروهی از افراد برگزیده آنان، شیوه ای بی نظیر داشت. بدین ترتیب که برده ای را می خرید و با بهترین شیوه با او بر خورد می کرد و پس از مدتی وی را آزاد می کرد و برای آنان امکانات یک زندگی خوب را فراهم می نمود بنابر این هر یک از این بردگان آزادشده، به صورت یک رسانه تبلیغاتی برای امام سجاد در میان افراد قوم خود در می آمدند.

بیاید پیش از آنکه بدانیم امام سجاد علیه السلام چگونه بردگان خود را آزادی کرد به شیوه رفتاری آن حضرت با ایشان نگاهی بیفکنیم. در واقع این اخلاق حسنه، برای بردگان در کنار هدایت مستقیم آن امام خود مکتبی عملی محسوب می شد.

یکی از راویان به نام عبد الرزاق می گوید: کنیز علی بن الحسین علیه السلام برای ایشان آب آورد تا آماده نماز شود. ناگهان آفتابه از دست کنیز افتادوبه صورت امام سجّاد اصابت کرد و صورت آن حضرت را مجروح نمود. امام سرش را بلند کرد و به کنیز نگریست. کنیز گفت: خداوند می فرماید: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ﴾ امام فرمود: خشم را فرو خوردم. کنیز گفت: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ امام به او فرمود: خداوند تو را ببخشد. کنیز گفت: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ امام فرمود: برو که در راه خداوند عزّ و جل آزادی! <sup>(۵۱)</sup>

آن حضرت با بردگانی که در نظر گروهی از مردم آن روزگار، سرشتی جز سرشت انسان داشتند، این گونه برخورد می کرد، چگونه می توان قبول کرد که این اخلاق والا در آنان مؤثر واقع نشود؟! روایت زیر نیز صحنه والایی از گذشت وجوانمردی وایثار آن حضرت را به نمایش می گذارد:

عده ای میهمان نزد آن حضرت نشسته بودند. امام از خدمتکارش خواست که زودتر گوشتی را که در تنور بود برایش بیاورد. خدمتکار به سرعت آنرا به طرف امام آورد اما ناگهان چنگکی که در دست داشت، افتاد و به سر یکی از پسران آن حضرت که زیر پلکان بود، خورد و او راکشت امام به خدمتکار که متحیر و نگران شده بود فرمود: «تو آزادی چون عمداً مرتکب این قتل نشدی» و آنگاه خود به کار کفن و دفن فرزندش پرداخت. <sup>(۵۲)</sup>

یکی از بردگان آزاد شده امام سجّاد علیه السلام متولی آباد ساختن زمین آن حضرت شد. اما وی نتوانست این کار را به خوبی انجام دهد و در نتیجه باعث خرابیهای بسیار گردید. امام از این بابت عصبانی و ناراحت شد و باتازیانه ای که در دست داشت بر آن فرد زد، اما از کرده خود پشیمان شد. چون به منزل خویش بازگشت، در پی آن شخص فرستاد. وقتی آن فرد آمددید که امام سجّاد برهنه نشسته و تازیانه را هم پیش روی خود دارد. او فکر کرد که حتماً امام می خواهد او را مجازات کند از این رو بیشتر ترسید. امام سجّاد به او گفت:

«من در باره تو کاری کردم که اصلاً پیش از آن سابقه نداشت. آنچه کردم لغزشی بود که از من سر زد. این تازیانه را بگیر و مرا قصاص کن.»

مرد گفت: سرورم! به خدا سوگند من گمان کردم که تو می خواهی مرامجازات کنی حال آنکه من نیز مستحق مجازات هستم، پس چگونه شمارا قصاص کنم؟!

امام گفت: وای بر تو قصاص کن! مرد گفت: پناه بر خدا! شما بی گناه و بی تقصیرید. امام چند بار دیگر از آن مرد خواست که وی را قصاص کند و آن مرد نیز هر بار با گفتار خود امام را بزرگ می داشت. چون امام زین العابدین علیه السلام دید که آن مرد او را قصاص نمی کند فرمود: «حال که مراقصاص نمی کنی آن زمین به عنوان صدقه برای توست».<sup>(۵۳)</sup>

آنچه گفته شد نمونه هایی از اخلاق والای امام در برخورد با موالی بود. شیوه بنده آزاد کردن امام نیز شیوه ای بسیار متمایز بود که تاریخ آن را باشکوه و شگفتی روایت می کند. ابن طاووس در کتاب «شهر رمضان» که معروف به «اقبال الاعمال» است از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی ماه رمضان فرا می رسید، علی بن الحسین هیچ یک از غلامان و کنیزانش را توبیخ نمی کرد، و چنانچه بنده ای مرتکب خطا و گناه می شد آن گناه را پیش خود یادداشت می کرد که فلان غلام این گناه را در روز فلان انجام داد و یا فلان کنیز این گناه را مرتکب شد. تا اینکه شب آخر ماه مبارک فرا می رسید، امام همه را به گرد خود جمع می کرد و یاد داشتهای خود را بیرون می آورد.

سپس می فرمود: فلانی تو چنین وچنان کردی اما من تو را تادیب نکردم و آیا به خاطر می آوری؟ بنده می گفت: آری به یاد دارم ای فرزند رسول خدا. امام به همین ترتیب تمام بندگان را باز خواست می کرد و از آنان اقرار می گرفت، سپس خود درمیانشان می ایستاد و می گفت: بانک بر آرید و بگویید:

«ای علی بن الحسین، پروردگارت تمام اعمال تو را گرد آورده همچنان که تو تمام اعمال ما را گرد آورده ای. نزد او کتابی است که به حق بر تو سخن می گوید و هیچ کوچک و بزرگی را



فرو گذار نکرده، جز آنکه تمام آنها را گرد آورده است. و تو هر آنچه را که کرده ای نزد او حاضر می یابی چنان که ما تمام آنچه را که کرده ایم نزد تو حاضر می بینیم. پس عفو کن و بگذر تا خداوند تو را ببخشد و از تو بگذرد. که او می فرماید: پس ببخشاید و چشم پوشید. آیا دوست ندارید که خداوند (گناهانتان را) برای شما بیامرزد؟! امام سجّاد علیه السلام این سخنان را می گفت و به آنان تلقین می کرد و خدمتکارانش با آن حضرت همصدا می شدند. امام در میان آنان می ایستاد و می گریست و می گفت:

«پروردگارا! تو ما را فرمودی که از کسانی که به ما ستم کرده اند، بگذریم و ما کسانی را که در حق ما ستم کرده بودند، بخشیدیم چنان که تو خود به ما فرموده بودی پس از ما بگذر که تو، به عفو و بخشش از ما و مأموران سزاوارتری. معبودا کرم کردی. پس مرا مورد اکرام قرار ده چون من بادرخواست از تو به خیر و نیکی دست یافتم پس مرا با بهره مندان از خودت درآمیز. ای کریم!».

سپس به خدمتکارانش روی می کرد و می گفت: من شما را بخشیدم پس آیا شما هم از بدیهای من درگذشتید؟ همانا من فرمانروایی بد، پست، ستمگر و تحت فرمان پادشاهی کریم، بخشنده، دادگر، نیکی کننده و نعمت دهنده هستم.

غلامان و کنیزان می گفتند: سرور! ما از تو گذشتیم حال آنکه تو هیچ بدی در حق ما مرتکب نشدی. آنگاه امام سجّاد به آنان می فرمود: بگویید خداوند از علی بن الحسین بگذر چنان که او از ما گذشت. و او را از آتش رهایی بخش چنان که او ما را از بندگی رها کرد.

غلامان این سخنان را تکرار می کردند و امام سجّاد علیه السلام می فرمود: «آمین رب العالمین. بروید که شما را عفو کردم و آزادتان ساختم به این امید که من نیز مورد بخشش قرار گیرم و آزاد شوم». پس چون روز عید فطر فرامی رسید، به آنان انعام هایی می داد که ایشان را مصون می داشت و از آنچه مردمان داشتند، بی نیاز می ساخت.

هر ساله در آخرین شب ماه رمضان، بیست بنده یا اندکی کم و زیاد آزاد می کرد و می فرمود: خداوند متعال در هر شب از ماه رمضان، هنگام افطار هفتاد هزار دوزخی را از آتش می رهاوند. چون آخرین شب ماه رمضان فرا رسد، حضرت سجاد علیه السلام به همان تعداد که در طول ماه آزاد کرده بود، بنده آزاد می کند و می فرمود: «من دوست دارم که خداوند مرا ببیند که در خانه ام در سرای دنیا بنده ها را آزاد می کنم، به این امید که او هم مرا از دوزخ برهاند».

هیچ خدمتکاری را بیش از یک سال به کار نمی گرفت. وقتی بنده هایی را در آغاز یا میانه سال می خرید، با فرا رسیدن شب عید فطر آنها را آزادمی ساخت، و به جای آنها غلامان دیگری به خدمت می گرفت و سپس آنها را هم آزاد می کرد. شیوه آن حضرت تا هنگام شهادت این چنین بود. امام سیاهان را بی آنکه به آنها نیازی داشته باشد، می خرید و با خود به عرفات می آورد و بدیشان کار خود را روا می کرد و چون کارش با آنها تمام می شد دستور می داد که آنها را آزاد کنند و بدیشان انعام و مال دهند. <sup>(۵۴)</sup>

## نقش امام در تبلیغات مکتبی

تبلیغ مکتبی، یعنی فراخوانی آشکار مردم به خدا و ارزشهایی الهی، که وحی، مردم را بدانها دعوت کرده است. در منطق اسلامی شاید بتوان کلمه «اذان» را با واژه تبلیغ مترادف دانست. هنگامی که دعوت به خدامهم ترین رکن برای رسالتهای الهی محسوب شود، می توان تبلیغات را بعد اساسی و مهم آن به شمار آورد.

واقعه وحشتناک و فجیع عاشورا یکی از بزرگترین انگیزه های تبلیغاتی بود. مگر امام حسین علیه السلام فرموده است که: من کشته اشکم؟ مگر از ائمه اهل بیت احادیث متواتر درباره فضیلت گریه بر امام حسین و زیارت مزارش و دعا در زیر گنبد او نقل نشده است؟ امام زین العابدین به همراه بازماندگان حادثه کربلا بویژه عقیده بنی هاشم، زینب کبری این نقش تبلیغاتی را که امام حسین نیز به خاطر آن شهید شد، بر عهده گرفتند.

امام زین العابدین سی و پنج سال از عمر شریف خویش را به این مهم اختصاص داد تا آنکه پایه های نهضت مبارک حسینی را در وجدان امت اسلام، بر محورهای زیر استوار کرد:

الف - نخستین و بزرگترین ابزار تبلیغاتی، آشکار ساختن بُعد تراژدیک و فاجعه آمیز واقعه کربلا بود، تا این حادثه در عمق وجود نسلهای آینده، جاوید ماند و شعله ای افروخته در دل مؤمنان باشد تا انگیزه های خیر و فضیلت را در آنان جان بخشد و آنها را به جهاد و ایثار فرا خواند تا آنجا که با گذشت قرنهای متمادی باز هم بگویند: «ای کاش ما نیز همراه تو بودیم تا به این پیروزی بزرگ نایل می آمدیم». و همواره سربازی فداکار در راه خدا باشند تا عاشورای کربلا یک بار دیگر تکرار نشود. یا اگر هم به وقوع پیوست در آن شرکت فعال داشته باشند و از حق با تمام نیرو دفاع نمایند.

از این روست که می بینیم امام زین العابدین را یکی از «پنج گریه کنندگان»<sup>(۵۵)</sup> جهان دانسته و او را در شمار آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده اند.

آن حضرت سی و سه سال پس از فاجعه کربلا همچنان می گریست. خوراکی پیش رویش نمی نهادند جز آنکه اشک راه گلویش را می بست و می گفت: فرزند دخت رسول خدا را گرسنه کشتند. چون برایش آب می بردند اشکش سرازیر می شد و می فرمود: فرزند دختر رسول خدا را لب تشنه از پای در آوردند.

چون قصابی را که در حال سر بریدن گوسفند می دید از وی می پرسید که آیا گوسفند را آب داده است؟ آنگاه می گریست و می فرمود: نوه رسول خدا را در حالی که در کنار رود فرات بود، تشنه به قتل رساندند.

گریه او دل دوستداران و اهل بیتش را به درد می آورد.

روزی یکی از دوستدارانش به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا فدایت گردم من می ترسم که شما از بین بروید! فرمود: من از اندوه و غم خویش به خدا شکایت می برم، درباره خدا چیزی می دانم، که شما نمی دانید. من هرگاه قتلگاه بنی فاطمه را به یاد می آورم اشک گلو گیرم می شود. (۵۶)

ب - گریه، تنها رسالتی نبود که امام زین العابدین آن را برای ثبت در تاریخ بر دوش گیرد. بلکه آن حضرت رسالت «ایجاد حرکت‌های انقلابی» را برگزید. از همان روزهای آغازین حماسه کربلا، سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و در پیشاپیش آنها سخنان امام سجّاد و حضرت زینب کبری در ویران کردن دیوار سکوت و تردید و ترس در کوفه و شام و سپس در مدینه منوره، نقش بسیار بزرگی ایفا کرد.

بنابر بعضی از روایات تاریخی هنگامی که «اشدق»، عامل یزید از ترس قیام مردم مدینه، اهل بیت را در شهرهای اسلامی پراکنده کرد، برای نشان دادن مظلومیت امام حسین در هر محفلی، منبر و دستگاه تبلیغاتی نیرومندی برپا شد.

یکی از مشهورترین سخنرانیهای امام سجّاد علیه‌السلام، سخنرانی عمیق و جالبی است که در مسجد شام ایراد کرده و حاوی طرح و شیوه ای برای منبرهای حسینی است که اگر ما آن را الگو قرار

دهیم، تأثیری ژرفتروشگرفتر در دل انسانها بر جای می نهد. اجازه دهید پیش از ذکر تمام این سخنرانی، به برخی از نکات مهم آن اشاره کرده در آن تأمل کنیم:

۱. امام سجّاد علیه السلام هنگامی که به سخنران پیش از خود می فرماید:

«تو خوشنودی مخلوق را به بهای خشم خالق خریدی و دوزخ راجایگاه خود گردانیدی» و یا آنجا که به یزید توجه می کند و می فرماید: «آیا اجازه می دهی که بر منبر نشینم و سخنی بگویم که در آن خوشنودی خداست و برای کسانی که در اینجا نشسته اند نفع و ثواب دارد»، در واقع اهداف منبر را مشخص می سازد. از اینجا می توان دریافت که سخنان و ارشادات سخنران باید، خالصانه و از برای خدا باشد. او باید از آنچه خدا را خشنود می سازد سخن بگوید و لو آنکه طاغوتها از گفتار او به خشم آیند و باید از چیزی سخن بگوید که به حال مردم سودمند افتد نه از چیزی که زیانشان برساند.

۲. آن حضرت سخن خود را با نام خداوند سبحان آغاز می کند و مردم را از مجازات او می ترساند و یاد مرگ و نابودی را در اذهان آنها زنده می کند که هیچ پندی مؤثرتر از مرگ و هیچ مانعی استوارتر از نابودی نیست.

در برخی روایات آمده است که چون امام زین العابدین سخن خود را در باره مرگ کامل کرد، مردم بسیار گریستند، چرا که دلهایشان نرم شده بود و از این پس با استقبال بیشتری به تحلیل‌های سیاسی آن حضرت گوش می سپردند.

۳. امام خط درخشان سیاسی خود را که به خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم علیهم السلام او می رسد، برای مردم بیان کرد و ویژگیهای آنان را که نمونه های والایی در یقین و استقامت و جهاد بودند، بر شمرد.

۴. امام سجّاد علیه السلام، پرده از مظلومیت پدرش سیدالشهداء بر گرفت، و پرچم سرخی که وجدانهای آزاده را به قیام برای خدا و در راه یاری مظلومان فرا می خواند، بر دوش گرفت.

این مورد، از مهم ترین محورهای منبر حسینی است، تحریک عواطف و تهییج حزن و اندوه نهفته در وجدان مردم.

۵. پس از آنکه یزید به مؤذن دستور داد که با سردادن اذان سخن امام را قطع کند، آن حضرت چنان که رسم بود منبر را رها نکرد بلکه به هنگام گفتن دوّمین شهادت (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) مؤذن را متوقف کرد و مسئولیت قتل پدرش را برعهده یزید گذاشت و به قول معروف انگشت برنقطه حساس گذاشت.

از اینجا در می یابیم که یک خطیب حسینی نباید تنها از دور به حقایق سیاسی اشاره کند بلکه وظیفه دارد، با صراحت و روشنی به مسائل اشاره کند تا مردم آگاهی یابند و حجت بر آنها تمام شود.

بدین سان امام سجّاد توانست با به کارگیری این شیوه زیبا و درخشان، تخت حکومت یزید را به لرزه در آورد تا آنجا که یزید از جنایت پلیدخود بیزارى جست و به انبوه خشمگین جمعیت که نزدیک بود او را درخود فرو گیرند گفت: ای مردم آیا گمان می کنید که من حسین را کشتم. خداوند، عبیدالله بن زیاد عامل مرا در بصره لعنت کند که حسین را کشت!!<sup>(۵۷)</sup>

اینک به نقل سخنانی امام که باید الگوی منبرهای حسینی قرار گیرد، می پردازیم:  
«ای مردم شما را از دنیا و آنچه در آن است هشدار می دهم. چرا که دنیاسرای زوال و نابودی است و (مردم) قرون گذشته را که دارایی و عمرشان از شما بیشتر بود، از میان برده و اینک پیکرهایشان طعمه خاک گشته، واحوالشان دگرگون شده است.

آیا شما پس از ایشان (به دنیا) طمع می ورزید. افسوس، افسوس چاره ای جز پیوستن و ملاقات (با مردگان) نیست. پس در آنچه از روزگارتان گذشته و در آنچه باقی مانده بنگرید. و پیش از گذشتن فرصت و خاموش گشتن فروغ آرزو، کردارهای شایسته ای را که بر شما روی می آورد، انجام دهید. پس بزودی از قصرها گرفته شوید و به قبرها منتقل گردید و به کردارهایتان محاسبه شوید.

به خدا سوگند چه افراد گنهکاری که (در آن سرا) حسرتها بر آنها کاملاً چیره گردید و چه عزتمندانی که در پرتگاههای نیستی و نابودی فرو افتاده اند که دیگر (در آن دنیا) پشیمانی سودی ندارد و از ستمگر دست بر نمی دارند... همه آنچه کرده اند، حاضر یابند و البته پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد».<sup>(۵۸)</sup>

گویند: به خاطر تأثیر عمیق مواظظ امام در دل شنوندگان، مردم ناله و شیون سر دادند. آنگاه امام فرمود:

«ای مردم به ما شش چیز داده شد و با شش نعمت برتری یافتیم. علم، حلم، جوانمردی، فصاحت، شجاعت و محبت در دل مؤمنان به ما داده شد و به اینکه پیامبر برگزیده، حضرت محمد ﷺ از ماست و صدیق از ماست و طیار از ماست و شیر خدا و رسولش از ماست و دو سبط این امت از مايند، بر ديگران برتی گرفتيم.

پس هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر که نمی شناسد اینک حسب و نسب خود را برای او بازگو می کنم.

ای مردم! من فرزند مکه و منی هستم، فرزند زمزم و صفا، فرزند کسی که زکاة را بر دوش خود می کشید و به این سوی و آن سو می برد. من فرزند بهترین کسی هستم که جامه پوشید و ردا بر دوش گرفت، من فرزند بهترین کسی هستم که طواف کرد و سعی نمود، من فرزند بهترین کسی هستم که حج کرد و لبیک گفت، من فرزند کسی هستم که بر براق سوار شد و به آسمان عروج کرد، من فرزند کسی هستم که از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد، من فرزند کسی هستم که جبرئیل با او به «سدرۃ المنتهی» رسید، من پسر کسی هستم که تا مقام «قاب قوسین او ادنی» رسید، من پسر کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، من پسر کسی هستم که خدای بزرگوار به او وحی می فرستاد، من پسر محمد مصطفی هستم. من پسر علی مرتضی هستم. من پسر کسی هستم که انقدر با مردمان جنگید و شکستشان داد که عاقبت به یکتایی خداوند، اقرار کردند.

من پسر کسی هستم که در کنار رسول خدا ﷺ با دو شمشیر می جنگید، و با دو نیزه می جنگید و دو هجرت کرد و دو بار دست بیعت داد و در بدر و حنین جنگید و حتی لحظه ای هم به خداوند کفر نوزید.

من پسر شایسته ترین مؤمنان و وارث پیامبران و کوبنده ملحدان و پیشوای مسلمانان و نور مجاهدان و زیور عبادتگران و سرور گریه کنندگان و صابرترین صابران و برترین قیام کنندگان از آل یاسین و پرورش یافته رب العالمین، هستم.

من پسر کسی هستم که به جبرئیل و میکائیل مؤید و منصور بود، اوقاتل مارقان و ناکشان و قاسطان بود، با ناصبها پیکار و مبارزه کرد او بهترین مفاخر قریش بود، او نخستین کسی از مؤمنان بود که به ندای خدا و رسولش پاسخ گفت و دعوت او را پذیرفت، اولین سابقان و در هم کوبنده متجاوزان و نابود کننده مشرکان بود، او تیری بود که از کمانهای خدا بر منافقان فرود آمده بود، زبان حکمت عابدان و یاوردین خدا و ولی امر او و بستان حکمت خدا و خزانه علم الهی بود.

جوانمرد و بخشنده و پر هیبت، دانا و پاک، ابطحی، بیشگام و شکیب، روزه دار و مهذب، قیام کننده و قاطع نسل مشرکین و براکنده کننده احزاب مشرکین و ثابت قدم و قوی اراده و سر سخت چونان شیری خشمناک بود. در میدان کارزار، هنگامی که نیزه ها به یکدیگر نزدیک می شدند و عنان اسبان در کنار یکدیگر قرار می گرفتند، آنها را می کوبید و نابود می کرد. همچون آسیاب که می گردد و علفها را به کناری می افکند. شیر حجاز و قوچ عراق بود، مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و اُحدی و شجری و مهاجری بود. سید عرب بود و شیر جنگ، وارث مشعرین و پدر سبطین، حسن و حسین بود، آری این جدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

سپس فرمود:

«من پسر فاطمه زهرایم، پسر سرور زنان...»



آن حضرت همچنان به معرفی خود ادامه داد تا آنکه بانک ناله و فریاد مردم به آسمان بلند شد و یزید ترسید که مبادا، مردم بروی بشورند. از این رو به مؤذن دستور داد تا آذان بگوید و گفتار امام سجاد را قطع کند. چون مؤذن گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ، امام سجاد عليه السلام فرمود: هیچ چیز بزرگتر از خدانیست و چون مؤذن گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، امام سجاد فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم بر این گواه است.

همین که مؤذن گفت: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، امام از فراز منبر رو به یزید کرد و گفت: آیا این محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست دروغ گفته و کفر ورزیده ای و اگر بگویی که او جد من است پس چرا عترت وی را کشتی؟

راوی گوید: مؤذن گفتن آذان و اقامه را تمام کرد و یزید جلو ایستاد و نماز ظهر را به جای

آورد. (۵۹)

## دعا، وسیله تربیت و تبلیغ

خداوند پیام خویش را برای هدایت ما فرستاده است. به نظر شما چگونه می توانیم به او لبیک گوئیم و پاسخ ندای خداوند را بدهیم؟

کلید این کار دعاست. دعا شیوه سخن گفتن بنده با پروردگارش است همچنان که وحی اوج سخن گفتن پروردگار با بندگانش.

دعا رکن اصلی عبادت و پیوستگی و وصل و جوهر نماز است. هر دعایی پسندیده و نیکوست. اما خداوند نعمت دعا را وقتی بر ما ارزانی داشت که به ما آموخت چگونه از طریق کتابی که سرشار از دعاهای اولیایش است، و نیز با دعاهایی که ما از نیایشهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیتش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به ارث برده ایم، او را بخوانیم.

به نظر می رسد که تمام این دعاها را بندگان خدا از پیامبران و آنان از وحی الهی، به ارث برده اند، یادست کم باید این نیایشها را تجلیات وحی بر دلهای بندگان هدایتگر و مقرب خدا دانست، و یا انعکاس معارف وحی بر دلهای پاک و زبانهای صادق آنان به شمار آورد.

بنابر این، دعاهای مأثور روی دیگر وحی می باشند. این دعاها سایه وحی و پرتو درخشان و تفسیر و تأویل آن می باشند. همچنین نیایشها گنجینه های معارف ربّانی و دیواره های نفوذ ناپذیر حکمت اند و در مقدمه آنها، دعاهای صحیفه سجادیه قرار دارند که از کلمات امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ گرد آوری شده اند.

امام زین العابدین از این نیایشها، چه هدفی را تعقیب می کرد؟ بی گمان این دعاها، پرتویی از قلب روشن شده او به ایمان و سیلابی از دل نورانی او به عشق خدا بود. این واژه ها بر لبان مردی جاری می شد که در محبت پروردگارش ذوب می شد. تمام این دعاها، رسا و روانند و هیچ نشانی از تکلف در آنها دیده نمی شود.

آری این نیایشها، اهداف فراوانی را تحقق بخشیدند، برجسته ترین آنها، آن بود که به بندگان خدا بیاموزد که چگونه با پروردگار بزرگشان سخن گویند و در بارگاهش گریه و زاری سر دهند، و خشنودی او را خواستار شوند و به نامه‌های نیکش بخوانند و چگونه از او خواهش کنند و چه بخواهند؟

این اهداف الهی به نوبه خود به برخی از امور زندگی بخش، منتهی می شد که معمولاً مورخان هنگام بر شمردن حکمت صحیفه سجّادیه از آنها یاد می کنند و ما نیز به طور بسیار خلاصه به آنها می پردازیم:

الف - در دوره امام زین العابدین علیه السلام فشارها تا آنجا شدید بود که زینب کبری علیها السلام برای مدّتی واسطه ای میان امام و مؤمنان در شؤون امامت بود و به فعالیت می پرداخت. در چنین شرایط دشواری طبیعی بود که امام از طریق دعاهایی که تا امروز نیز همچون نسیمی مُشک بار و آرامش بخش در میان امت وزیدن دارد، بینشهای وحی و ارزشهای رسالت را نشر دهد.

ب - امام به عنوان یک انقلابی خدا جو، از مبارزه با طاغوت و فساد که او را به خاطر شرایط دشوار زمانه به رنج و سختی می افکندند، دست برداشت بلکه با نیایشهایی که دستگاه حکومتی نمی توانست او را از آنها منع کند به مبارزه با دستگاه طاغوت پرداخت. بدین گونه خداوند بر ما اتمام حجّت کرده که هیچ گاه از مبارزه با طاغوتیان از پا نشینیم و با هروسیله ممکن، حتی در سخت ترین شرایط اختناق و سرکوب، به قیام بر ضدّ آنها ادامه دهیم.

ج - این دعاها، با توجّه به محتوای والا و موعظه های ربّانی که در بردارند، وسیله ای برای تربیت مردم بر تقوا و فضیلت و ایثار و جهاد می باشد. نخبگان امت، همچون گیاهی نورسته که از نور خورشید تغذیه می کند، از این دعاها بهره مند می شوند. همانند جنبشهای انقلابی که جهت بیش برد هدف خود نیاز به ابزاری همچون نشریات مخفی و جلسات محرمانه و شعارها و اعلامیه ها دارند تا اعضا و هواداران خود را در راه مبارزه به پیش سوق دهند.

این نیایشهای پاک نیز ابزار مکتبی نخبگان مؤمنی بود که به رویارویی با نظام اموی می  
شتافتند.

دعاهای امام که اینک در مجموعه ای به نام «صحیفه سجّادیه» جمع آوری شده، همان  
انگیزه ایمانی است که روح ایمان را در شرایط سخت و دشوار برای ما به ارمغان می آورد. من  
گمان نمی کنم که پس از قرآن کتابی همچون صحیفه سجّادیه باشد که این گونه قلب محرومان  
را تسلی بخشد و خون انقلاب را در رگهای مستضعفان به جوش آورد، و دلهای مجاهدان را به  
درخشش خود روشن کند و هدایتگر انقلابیون در راه مبارزه باشد. درود خداوند بر این روح  
پاکی که در این کتاب موج می زند، و درود خداوند بر کسانی که هر بام و شام، با خواندن این  
دعاها به درگاه حضرتش زاری می کنند، و پیوند با او را می جویند.

## شعر، منبر سیّار

نغمه های حیات، در ژرفای وجود انسانی در قالب اوزان و معانی بدیع شعری، نمودار می شوند. اعراب در زمان جاهلیّت و نیز در قرون نخستین اسلام، به شعر توجه بسیاری نشان می دادند.

پروردگار نیز در سوره شعراء، سرایندگان مؤمنی را که به یاری مظلومان همت می گمارند، ستوده است. امامان معصوم علیهم السلام به شعر به عنوان منبری سیّار که به سرعت در میان مردم نفوذ پیدا می کند، توجه نشان می دادند، همچنان که طاغوتیان نیز به نوبه خود از شعر به عنوان ابزاری برای تبلیغات دروغین و گمراه کننده خود بهره می بردند.

امام زین العابدین علیه السلام نیز گاهی شعر می سرود. مشهور ترین شعری که از آن حضرت نقل کرده اند ابیات جاوید زیر است که در آنها می فرماید: (۶۰)

نَحْنُ بَنُو الْمُصْطَفَى ذُو غُصَصٍ	يَجْرَعُهَا فِي الْأَنَامِ كَاظِمْنَا <sup>(۶۱)</sup>
عَظِيمَةً فِي الْأَنَامِ مِحْتَنْنَا	أَوْلْنَا مُبْتَلَىٰ وَآخِرْنَا <sup>(۶۲)</sup>
يَفْرَحُ هَذَا الْوَرَىٰ بَعِيدِهِمْ	وَنَحْنُ أَعْيَادُنَا مَا تَمْنَا <sup>(۶۳)</sup>
وَالنَّاسُ فِي الْأَمْنِ وَالسُّرُورِ مَا	يَأْمَنُ طُولَ الزَّمَانِ خَائِفْنَا <sup>(۶۴)</sup>
وَمَا خُصِّصْنَا بِهِ مِنَ الشَّرَفِ الطَّا	ئِلِ بَيْنَ الْأَنَامِ آفَتْنَا <sup>(۶۵)</sup>
يَحْكُمُ فِينَا وَالْحُكْمُ فِيهِ لَنَا	جَا حِدْنَا حَقَّنَا وَغَاضِبْنَا <sup>(۶۶)</sup>

ابن شهر آشوب نیز در مناقب، این ابیات را به امام سجّاد علیه السلام نسبت داده است: (۶۷)

لَكُمْ مَا تَدْعُونَ بغيرِ حَقِّ	إِذَا مَيَزَ الصَّحاحُ مِنَ الْمِرَاضِ <sup>(۶۸)</sup>
عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فَجَحَدْتُمُونَا	كَمَا عَرَفَ السَّوَادُ مِنَ الْبَيَاضِ <sup>(۶۹)</sup>
كِتَابَ اللَّهِ شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ	وَقَاضِينَا إِلَهُ فَنِعْمَ قَاضٍ <sup>(۷۰)</sup>

اما تأیید آن حضرت از سوی شاعران مدافع حق را می توان از خلال ماجرای که برای "فرزدق" رخ داده، دریافت. فرزدق اگر چه جزو شعرای دربار اموی بشمار می آمد، اما از نظر تاریخی او به بیت علوی گرایش دارد و زمانی که فرصتی می یابد، قریحه اش به جوش آمده قصیده شکوهمند و معروف خود را در مدح امام می سراید. چون هشام و حکومت اموی بروی خشم می گیرند و او را زندانی می کنند، امام فوراً برای او انعامی می فرستد چنان که برخی از مورخان می نویسند فرزدق از آن پس تا پایان عمر در سایه امامت راستین اسلام زندگی خود را سپری کرد. اما ماجرای فرزدق و سرودن آن قصیده زیبا چنین است:

«سبکی» در کتاب طبقات الشافعیه به سند متصل از ابن عایشه عبدالله بن محمد از پدرش نقل کرده است، که گفت: هشام بن عبد الملک با ولیدبه سفر حج رفت و به گردخانه کعبه طواف کرد. او هر چه کوشید تا خود را به «حجرالاسود» برساند نتوانست، از این رو منبری برای او نهادند و وی بر آن نشست و به مردم می نگرست. اطراف او را گروهی از شامیان احاطه کرده بودند.

در این هنگام بود که ناگهان امام علی بن الحسین علیه السلام که زیبا روترین و خوشبوترین مردمان بود پدیدار شد و گردخانه خدا طواف کرد و همین که به نزدیک حجرالاسود رسید، مردم راه را برای امام باز کردند. مردی از شامیان پرسید: این کیست که ابهتش چنین مردم را مرعوب می کند؟!

هشام از بیم آنکه مبادا شامیان به وی تمایل یابند، پاسخ داد: او رانمی شناسم. فرزدق که در آن میان حاضر بود، گفت: اما من او رامی شناسم. مرد شامی پرسید: ابو فراس او کیست؟ آنگاه فرزدق قصیده خود را در معرفی امام سجّاد علیه السلام به آن مرد سرود، «سبط ابن جوزی» و «سبکی» این قصیده را با اندکی تفاوت این چنین نقل کرده اند:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبُطْحَاءُ وَطَأَتُهُ      وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ<sup>(۷۱)</sup>  
 هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ      هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ<sup>(۷۲)</sup>

يَكَادُ يُمْسِكُهُ عِرْفَانٌ رَاحَتِهِ إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا  
 إِنَّ عُدَّ أَهْلَ التُّقَى كَانُوا أَيْمَتَهُمْ  
 هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ  
 وَلَيْسَ قَوْلِكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ  
 رُكُنَ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ<sup>(٧٣)</sup>  
 إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهَى الْكِرَمِ<sup>(٧٤)</sup>  
 أَوْ قِيلَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ هُمْ<sup>(٧٥)</sup>  
 بَجْدِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خْتَمُوا<sup>(٧٦)</sup>  
 الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ<sup>(٧٧)</sup>



بُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ  
 يُنْمِي إِلَى ذُرْوَةِ الْعِزِّ الَّتِي قَصُرَتْ  
 مِنْ جِدِّهِ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ  
 يَنْشَقُّ نُورُ الْهُدَى مِنْ صُبْحِ غُرَّتِهِ  
 مَشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبْعَتُهُ  
 اللَّهُ شَرَفَهُ قَدْرًا وَفَضَّلَهُ  
 كَلَّمَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا  
 سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تَخْشَى بَوَادِرُهُ  
 حَمَّالٌ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا فُدِحُوا  
 مَا قَالَ «لَا» قَطُّ إِلَّا فِي تَشَهُدِهِ  
 عَمَّ الْبَرِّيَّةَ بِالْإِحْسَانِ فَاَنْقَشَعَتْ  
 مِنْ مَعْشَرِ حُبُّهُمْ دِينَ وَبُغْضُهُمْ  
 لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادُ بَعْدَ غَايَتِهِمْ  
 هُمْ الْغِيُوثُ إِذَا مَا أَزِمَّتْ أَزِمَّتْ  
 لَا يَنْقُصُ الْعُسْرُ بَسْطًا مِنْ أَكْفِهِمْ  
 فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ<sup>(٧٨)</sup>  
 عَنْهَا الْأَكْفُ وَعَنْ إِذْرَاكِهَا الْقَدَمُ<sup>(٧٩)</sup>  
 وَفَضْلُ أُمَّتِهِ دَانَتْ لَهُ الْأُمَمُ<sup>(٨٠)</sup>  
 كَالشَّمْسِ يَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلْمُ<sup>(٨١)</sup>  
 طَابَتْ عَنَاصِرُهُ وَالْخَيْمُ وَالشَّيْمُ<sup>(٨٢)</sup>  
 جَرَى بِذَاكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ<sup>(٨٣)</sup>  
 يَسْتَوْكِفَانِ وَلَا يَعْرُوهُمَا الْعَدَمُ<sup>(٨٤)</sup>  
 يَزِينُهُ إِتْنَانِ حُسْنِ الْخُلُقِ وَالْكَرَمِ<sup>(٨٥)</sup>  
 رَحِبَ الْفَنَاءِ أَرِيْبَ حِينَ يَعْتَزِمُ<sup>(٨٦)</sup>  
 لَوْلَا التَّشَهُدُ كَانَتْ لِأَنَّهُ نَعَمُ<sup>(٨٧)</sup>  
 عَنْهَا الْغِيَابَةُ لَا هَلْكَ وَلَا كَهَمُ<sup>(٨٨)</sup>  
 كَفَرُ وَقُرْبُهُمْ مُنْجِيٌّ وَمُعْتَصِمُ<sup>(٨٩)</sup>  
 وَلَا يُدَانِيهِمْ قَوْمٌ وَإِنْ كَرُمُوا<sup>(٩٠)</sup>  
 وَالْأَسْدُ أَسْدُ الشَّرِّ وَالرَّأْيُ مُحْتَدِمُ<sup>(٩١)</sup>  
 سَيِّانَ ذَلِكَ إِنْ أَثَرُوا وَإِنْ عَدِمُوا<sup>(٩٢)</sup>

يَسْتَدْفَعُ السُّوْءَ وَالْبَلْوَى بِحُبِّهِمْ وَيَسْتَرْبِ بِهٖ الْاِحْسَانُ وَالنَّعْمُ <sup>(۹۳)</sup>  
مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللّٰهِ ذِكْرُهُمْ فِى كُلِّ بُدْءٍ وَمَخْتَوْمٌ بِهٖ الْكَلِمُ <sup>(۹۴)</sup>  
يَأْبَى لَهُمْ اَنْ يَحِلَّ الدَّمُ سَاحَتَهُمْ خُلِقَ كَرِيْمٌ وَاَيْدٍ بِاللَّيْذِ هَضْمٌ <sup>(۹۵)</sup>  
اٰى الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِى رِقَابِهِمْ لَا وِلِيَّةَ هٰذَا اَوْلَاهُ نَعْمٌ <sup>(۹۶)</sup>  
مَنْ يَعْرِفِ اللّٰهَ يَعْرِفْ اَوْلِيَّةَ ذَا الدِّينِ مِنْ بَيْتِ هٰذَا نَالَهُ الْاَمَمُ <sup>(۹۷)</sup>

این علی بن الحسین بن علی ابی طالب علیه السلام است. هشام خشمگین شد و دستور داد فرزدق را در محلی به نام عسفان، بین مکه و مدینه، زندانی کنند. امام سجاد هزار دینار برای او فرستاد. اما فرزدق آن را نپذیرفت و گفت:

آنچه گفتم از روی خشم به خاطر خدا و رسولش بود، از این رو بابت آن پاداش نمی ستانم. امام علی بن الحسین به وی پاسخ داد: چنانچه ما اهل بیت چیزی ببخشیم، دوباره به ما باز نمی گردد. آنگاه فرزدق بخشش امام را پذیرفت و هشام را نکوهش کرد و گفت:

اَيْحِبُّسُنِي بَيْنَ الْمَدِيْنَةِ وَالْتِي اِلَيْهَا قُلُوْبُ النَّاسِ يَهْوِي مَنِيْهَا <sup>(۹۸)</sup>  
يَقْلِبُ رَاسًا لَمْ يَكُنْ رَاسَ سَيِّدٍ وَعَيْنًا لَهٗ حَوْلَادٌ بَادٍ عُيُوْبَهَا <sup>(۹۹)</sup>

هشام از این ابیات آگاهی یافت و فرزدق را آزاد ساخت اما حقوقش را که سالانه هزار دینار بود، از دیوان قطع کرد. فرزدق از این امر نزد امام سجاد شکایت برد و آن حضرت به وی چهل هزار دینار بخشید و به وی فرمود: اگر به بیش از این احتیاج می داشتی حتماً به تو می بخشیدم.

فرزدق چهل سال زندگی کرد و سپس بدرود حیات گفت. خدایش رحمت کند!



## رساله حقوق

برخی که در پژوهش، از مراتب والای ایمان برخوردارند، می پرسند: چگونه تلاش کنیم تا مؤمن واقعی شویم؟ امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ به سؤال اینان، رساله حقوق را نگاشته که در آن وظایف و مسئولیتهای مؤمن در قبال خداوند و مردم مشروحاً باز گفته و در یک کلام ویژگی روابط قائم بر پایه های متوازن و عادلانه را توضیح داده است. آغاز این رساله چنین است:

«بدان، خدایت رحمت کند، که خداوند را در هر حرکتی که می کنیم و در هر سکونی که داری و هر جا که باشی حقوقی است و نیز در هر اندامی که بچرخانی و یا در هر وسیله ای که بدان کار می کنی حقوقی است، که برخی از برخی بزرگتر است. و بزرگترین حقوقی که خدا بر تو واجب کرده، حقوقی است که بر خودت مقرر نموده، که با وجود اعضای گوناگونت، از سر تا پایت را فرا می گیرد.

پس او حقی را برای دیدگانت و حقی را برای گوشت و حقی را برای زبانت و حقی را برای دست و حقی را برای پایت و حقی را برای شکمت و حقی را برای فرجت، بر تو قرار داد. این اعضای هفت گانه ای است که کلیه کارها به وسیله آنها انجام می پذیرد. سپس خداوند عزوجل، برای کردارت نیز حقوقی قرار داد. برای نماز و روزه و زکات و قربانی کردن و کارهایت حقوقی بر تو قرار داد سپس این حقوق از تو به دیگران رسد که بر تو حق واجب دارند و واجب ترین این حقوق بر تو حق پیشوایان توست و سپس حقوق رعیت و آنگاه حقوق بستگان» (۱۰۰)

امام سخنان خود را در باره این حقوق و فروع آنها ادامه می دهد و رابطه میان انسان و خلق و خالق را آن چنان که بایسته و شایسته است بیان می کند. و با بررسی رساله حقوق می توان به نتایج زیر پی برد:

۱ - سخنان امام سجّاد علیه السلام متوجه مؤمنان برگزیده است: کسانی که کمالات را نشر می دهند و در جهت دستیابی بدانها می کوشند. برخی از حقوق مطرح شده در این رساله جز واجبات و برخی دیگر که در اکثریت قرار دارند، جزو مستحبات می باشند.

۲ - این رساله و نیز دیگر رساله ها و وصایایی که از ائمه علیهم السلام صادر شده که توسط دانشمند بزرگ «حسن بن علی بن شعبه حلبی» در کتاب گرانبهای تحف العقول گرد آمده است، به مثابه دروس ارزشمندی است از جانب اهل بیت که به منظور تربیت نمونه های برتر و پیشاهنگان مسلمان ایراد گشته تا با به کار بستن آنها، الگوی دیگر مردمان قرار گیرند. مامسلمانان و بویژه حوزه های علمیه که در واقع امتداد خط تربیتی اهل بیت علیهم السلام هستند، امروزه، با بازگشت به این رساله ها و وصایا، بسیار نیازمندیم!

اگر سازمانها مکتبی و تشکیلات اسلامی به این ذخایر ایمانی پایبند باشند، از رجوع به بسیاری از فرهنگهای ناقص و یا التقاطی بی نیازی شوند و برای تحریک هواداران و پیروان خود، دیگر نیازی به برانگیختن تعصبات وانگیزه های قبیله ای و بت پرستانه که جز زیان و نابودی ارمغان دیگری برای ما ندارند، بی نیاز خواهند بود.

۳ - این رساله توازن شخصیت ایمانی ما را نگاهبان خواهد بود و ما را از زیاده روی در بعد شریعت و فرو نهادن ابعاد دیگر در امان خواهد داشت. چرا که ما باید با به کار بستن برنامه های مشخص، همچون رساله حقوق، گنجایش کافی برای دادن تمام ابعاد شریعت را در خود ایجادکنیم. سخن آخر آنکه: این رساله، بینش فراگیر و ژرف نگری و باریک اندیشی قرآنی را که متناسب با مقام امامت سید الساجدین علیه السلام است، وهیچ فقیه یا دانشمندی بدون اتصال با این چشمه جوشان، بدان نایل نخواهد آمد منعکس می سازد، پس درود خدا بر آن کس که این رساله را نوشت و سلام خدا بر آن کس که به آنچه در این رساله آمده عمل کند!

## کرامتها و شهادت امام زین العابدین

در کتابهای روایی، بسیار به این حدیث قدسی برمی خوریم که می فرماید:

﴿عَبْدِي أَطْعَنِي تَكُنْ مَثَلِي أَقُولُ لِلشَّيْءِ ۚ كُنْ فَيَكُونُ وَتَقُولُ لِلشَّيْءِ ۚ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (۱۰۱)

در قرآن نیز مثالهای واقعی از تاریخ انبیا و صالحانی که خداوند دعاهایشان را در اموری که مردم در آنها به درماندگی رسیده بودند، اجابت کرده است، فراوان است.

آیا طوفان نوح و کشتی اش و آتش ابراهیم که خداوند آن را سرد و بی گزند ساخت و عصای موسی که به صورت اژدهای آشکار می شد و سخن گفتن عیسی در گهواره و استجاب دعا ابراهیم و زکریا که خداوند با وجود آنکه پیر و ناتوان شده بودند.

بدیشان فرزندی عطا فرمود، کرامت خداوند نبود که به این بندگان مخلص عطا فرموده؟ پس چرا بر برخی گران است که همچنان که کرامتهای خدا را بر پیامبران می پذیرند، کرامت حضرتش را بر دیگر اولیای وی بپذیرند؟! آیا مگر در حدیث نبوی نیامده است که:

﴿عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (۱۰۲)

پس چگونه به تصریح قرآن، صدور معجزه ها در روزگار بنی اسرائیل امکان پذیر است اما

صدور آن به دست اهل بیت پیامبر ﷺ نا ممکن باشد؟!

آیا براستی بر خداوند دشوار است که کرامات خود را بر دستان امام سجاد ع است که اینک با هم برخی از ویژگیها و صفات او را از نظر گذرانیم، جاری کند؟ و برای این منظور چه کسی بهتر و سزاوارتر از آن که بر خوردار از این صفات است؟! او عبادتگر شبها بود و روزه دار روزها، همواره از ترس خدا می گریست و پیوسته در پیشگاه حضرتش پیشانی بر خاک می سایید و...

اینک ما از خرمن زندگی درخشان و مالا مال از کرامات آن حضرت، خوشه ای چند می چینیم تا این یقین در ما افزون شود که خداوند دعای بندگان مخلصش را که با تمام هستی و

وجود خویش در کنار پروردگارش آرام یافته اند به شرف اجابت نایل می کند. آنگاه از راه این یقین است که عشق و علاقه ما به اهل بیت افزون می گردد و مگر محبت آنان خود رهایی از دوزخ و وسیله نزدیکی به خدا نیست؟!

۱. یکی از کرامت‌های آن حضرت این بود که خداوند از طریق رؤیا به وسیله پیامبر ﷺ، آن حضرت را از ماجرای مطلع کرد. داستان از این قرار است:

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید به حجاج بن یوسف نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین به حجاج بن یوسف اّمّا بعد، در ریختن خون بنی عبد المطلب بنگر و خون آنها را پاس دار و از این کار دوری گزین که خود شاهد بودم که چون آل ابو سفیان در این کار ولع نشان دادند، جز اندکی بر سریر پادشاهی درنگ نکردند. و السلام.

امام صادق فرمود: عبد الملک این نامه را نهانی به حجاج فرستاد و خبر این نامه در همان ساعتی که نوشته و به سوی حجاج فرستاده بود به علی بن الحسین رسید. به او گفته شد که عبد الملک نامه ای چنین و چنان به حجاج نوشته است و خداوند از این بابت او را سپاس نهاده و فرمانروایی اش را استوار ساخته و بر مدّت آن بیفزوده است امام صادق فرمود: آنگاه علی بن الحسین نامه ای چنین نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین از علی بن الحسین. اّمّا بعد، همانا تودر فلان روز و فلان ساعت از فلان ماه نامه ای چنین و چنان نگاشته ای. و رسول خدا ﷺ مرا از این نامه آگاه کرد و خداوند این کار تو را سپاس نهاد و پایه های فرمانروایی ات را استوار نمود و بر مدّت آن افزود.

سپس نامه را پیچید و بر آن مهر نهاد و به غلامش سپرد که بر اشترش بنشیند و به محض آنکه عبد الملک را دید این نامه را به وی تسلیم کند. چون غلام به دربار عبد الملک رسید نامه را تسلیم وی کرد. وقتی عبد الملک نامه را گشود و به تاریخ آن نظر کرد، دید درست همان تاریخی است که در آن به حجاج نامه نگاشته. بنابر این در صداقت علی بن الحسین علیه السلام تردید نکرد و بسیار شادمان شد و به پاداش آنکه این نامه شادمانش کرده بود، به سنگینی شتر آن حضرت، برای وی درهم فرستاد» (۱۰۳)

۲. یکی دیگر از کرامتهای آن حضرت در ارتباط با ابو خالد کابلی است که امام باقر علیه السلام این مطلب را نقل کرده است:

«ابو خالد کابلی روزگار درازی محمد بن حنفیه، فرزند امیر مؤمنان علیه السلام و عموی امام سجّاد، را خدمت می کرد و هیچ گاه در امامت وی به خود تردید راه نمی داد تا آنکه روزی نزد محمد رفت و به او گفت: فدایت گردم مراتب دوستی و احترام و اخلاص من ثابت شده است. پس تو را به حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام سوگند آیا مرا آگاه نمی کنی که تو همان امامی هستی که خداوند طاعتش را بر مردم واجب کرده است؟

محمد گفت: ابو خالد تو مرا به اموری بزرگ سوگند دادی. علی بن الحسین امام من و تو و همه مسلمانان است. ابو خالد تا این سخن را شنید به سوی علی بن الحسین رو کرد و از آن حضرت اجازه ورود خواست. به امام سجّاد گفته شد که ابو خالد بر در است. امام به او اجازه ورود داد. چون ابو خالد وارد شد، نزدیک امام رفت آن حضرت گفت: ای کنکرخوش آمدی، تو هیچ گاه به دیدار ما نمی آمدی! در باره ما به چه چیزی پی بردی؟

ابو خالد، از سخنی که از علی بن الحسین شنیده بود سجده شکری به جای آورد و سپس گفت: سپاس خدا را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه پیشوایم را شناختم. امام سجّاد از وی پرسید: چگونه پیشوایت را شناختی؟ گفت: تو مرا به نامی که مادرم بر من نهاده بود خواندی و حال آنکه من در کار خودم کور و گمراه بودم.

عمری دراز محمد بن حنفیه را خدمت کردم و در باره امامت او به خود تردید راه نمی دادم تا آنکه چون به او نزدیک شدم به حرمت خداوند متعال و حرمت پیامبر ﷺ و حرمت امیر مؤمنان علیه السلام سوگندش دادم، او هم مرا به تو هدایت کرد و گفت: او پیشوای من و تو و همه مخلوقات خداست. سپس به من اجازه ورود دادی. چون نزد آمدم و نزدیکت شدم مرا به نامی که مادرم بر من نهاده بود، مورد خطاب قرار دادی از اینجادانستم که تو پیشوایی هستی که خداوند اطاعتش را بر من و تمام مسلمانان واجب کرده است»<sup>(۱۰۴)</sup>

۳. شیخ طوسی یکی دیگر از کرامتهای امام زین العابدین را چنین نقل می کند: علی بن الحسین به قصد گزاردن حج، عازم مکه شد و در صحرایی میان مکه و مدینه به مردی بر خورد که او هم در سفر بود. آن مرد به امام گفت: فرود آی. امام از او پرسید چه کاری داری؟ مرد پاسخ داد: می خواهم تو را بکشم و هر چه همراه داری بر دارم. امام سجاد به او فرمود: من آنچه را که همراه دارم با تو تقسیم می کنم و تو را از خود حلال می کنم.

دزد گفت: نه. امام فرمود: پس از آنچه همراه دارم مقداری اندک باقی گذار تا بدان به مکه برسم. اما دزد نپذیرفت. امام از او پرسید: خدایت کجاست؟ دزد پاسخ داد: خوابیده. ناگهان دو شیر درنده نمایان شدند که یکی سر مرد را گرفت و دیگری پایش را. آنگاه امام سجاد علیه السلام فرمود: پنداشتی که خدایت خوابیده و از تو غافل است؟!<sup>(۱۰۵)</sup>

۴. یکی دیگر از کرامتهای آن حضرت هنگام وفاتش آشکار شد. وی در روز ۲۵ یا ۱۸ ماه محرم سال ۹۴ ه در اثر زهری که امویون به وی خوراندند، به شهادت رسید. در این سال گروهی از فقها نیز از دنیا رفتند چنان که این سال را سنة الفقها (سال فقها) نام نهادند. به نظر من هیچ بعید نیست که رژیم اموی در روزگار فرمانروایی ولید بن عبد الملک، مخالفان خود را که از فقهای بزرگ بودند و کسانی همچون سعید بن مسیب و عروة بن زبیر و سعید بن جبیر در میان آنها جای داشتند، به وسیله زهر از میان برداشته باشد. در کتابهای تاریخی آمده است که در این سال تمام فقهای مدینه چشم از جهان فرو بستند.<sup>(۱۰۶)</sup>

آیا به راستی عقل می پذیرد که تمام فقها به طور تصادفی در عرض یک سال از دنیا بروند. حال آنکه می دانیم و معروف است که امام سجّاد علیه السلام در اثر زهری که به دسیسه عبد الملک و در شرایطی بحرانی به وی خورانیده شده بود، دنیا را وداع گفت.

در هر حال هنگام شهادت آن حضرت، کرامتهای عجیبی از وی به ظهور رسید. وی در آن هنگام از هوش رفت و یک ساعت در همان حال باقی ماند. چون پارچه را از او کنار زدند فرمود: «خدا را سپاس که بهشت را به ما میراث داد که از آن هر جا که خواهیم مقام گیریم. پس چه نیکوست پاداش کار گزاران».

سپس فرمود: «برایم قبری مهیا کنید و آن را تا سطح زمین برسانید. آنگاه پارچه را بر خود افکند و جان به جان آفرین تسلیم کرد».<sup>(۱۰۷)</sup>

پس از شهادت آن حضرت کرامتی دیگر از وی آشکار گردید. این کرامت را سعید بن مسیب نقل کرده است و ما با ذکر این کرامت، پرونده تابناک زندگی امام زین العابدین علیه السلام را می بندیم.

از عبد الرزاق از معمر از زهری از سعید بن مسیب و نیز عبد الرزاق از معمر از علی بن زید نقل کرده است که گفت: به سعید بن مسیب گفتم توبه من گفتم که علی بن الحسین، نفس زکیه است و تو همتایی برای اونمی شناسی؟ سعید پاسخ داد: همچنین است و آنچه در باره او گفته ام چندان هم بعید و نا آشنا نیست به خدا سوگند همانند او دیده نشده است. علی بن زید گوید: پرسیدم همین دلیل استوار، علیه خود توست پس چرا بر جنازه او نماز نگزاردی؟!

سعید پاسخ داد: قاریان، تا علی بن الحسین علیه السلام به سوی مکه نمی رفت، بدان شهر روانه نمی شدند. پس او به طرف مکه رهسپار شد و ما نیز با او بیرون شدیم. هزار نفر در رکاب آن حضرت بودند. پس چون به "سقیّا" رسیدیم، فرود آمد و نماز گزار دو سجده شکری به جای آورد...

در روایت زهری از سعید بن مسیب نقل شده است که سعید گفت: مردم از مکه بیرون نمی شدند تا آنکه علی بن الحسین، سید العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ، بیرون آید. پس آن حضرت از مکه خارج شد من نیز با وی بودم. او در یکی از منازل بین راه فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در سجودش تسبیح گفت. پس هیچ درخت و کلوخی نماند جز آنکه همراه با حضرتش خدای را تسبیح می کردند. ما از تعجب، فریاد سر دادیم. آن حضرت سر خود رابالا آورد و پرسید: ای سعید آیا فریاد سر می دهی؟! گفتم: بلی ای فرزندرسول خدا. آنگاه آن حضرت فرمود:

این تسبیح اعظم است. پدرم از جدّم و او از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایم روایت کرد که فرمود: با این تسبیح، هیچ گناهی بر جای نمی ماند. گفتم: این تسبیح را به ما نیز بیاموز.

در روایت علی بن زید از سعید بن مسیب آمده است که آن حضرت در سجودش تسبیح گفت. پس هیچ درخت و کلوخی در گرداگرد آن حضرت نبود مگر آنکه به همان تسبیح امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ مترنّم بودند. من و اصحابم از دیدن این صحنه به شگفت افتاده بانگ سر دادیم. سپس امام فرمود: «ای سعید! زمانی که خداوند متعال جبرئیل را آفرید، این تسبیح را بدو الهام فرمود. پس آسمانها وهر که در آنها بود با این تسبیح اعظم وی را تسبیح گفتند و این اسم اکبر خدای عزّوجلّ است. ای سعید! پدرم حسین از پدرش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جبرئیل از خداوند جلّ جلاله نقل کرده است که فرمود: هیچ بنده ای از بندگانم به من ایمان نیاورد و تو را تصدیق نکرد و در مسجّدت دو رکعت نماز، به دور از چشم مردم نگزارد جز آنکه تمام گناهان گذشته و آینده او را بیامرزیدم».

از این روست که من نمونه ای بهتر از علی بن الحسین ندیدم. چه، او این حدیث را برایم باز گفت هنگامی که او از دنیا رفت، نیکوکار و بدکار بر جنازه اش حاضر شدند و خوش کردار و تباهاکار او را ستودند. همه جنازه او را تشییع کردند تا آنکه بر زمین گذارده شد.

من گفتم: اگر روزی از روزگار باید دو رکعت نماز واقعی بخوانم، همین امروز است. جز یک مرد و یک زن کس دیگری باقی نمانده بود. سپس آن دو به سوی جنازه رفتند و من شتابان نماز



گزاردم. پس صدای تکبیری از آسمان آمد و تکبیری از زمین پاسخش گفت. باز تکبیری از آسمان آمد و تکبیری از زمین جوابش داد من فریادی کشیدم و به صورت بر زمین افتادم. آن که در آسمان بود، هفت تکبیر بگفت و آن که در زمین بود نیز هفت تکبیر سر داد و بر علی بن الحسین درود فرستاد. مردم به مسجد آمدند، اما من نتوانستم دو رکعت نماز به جای آورم و بر جنازه علی بن الحسین نماز بگذارم.

گفتم: ای سعید اگر من جای تو می بودم جز نماز بر علی بن الحسین چیزی دیگر انتخاب نمی کردم. این همان زیان آشکار است. سعید گریست و سپس گفت: من تنها قصد خیر داشتم، ای کاش بر او نماز می گزاردم! چرا که دیگر همانند او دیده نمی شود. (۱۰۸)

### پی نوشت ها:

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.
۲. سوره نساء، آیه ۶۵.
۳. سوره نساء، آیه ۶۰.
۴. سوره زمر، آیه ۶۵.
۵. سوره مائده، آیات ۱۶ - ۱۵.
۶. سوره قمر، آیه ۲۴.
۷. نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
۸. نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
۹. نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
۱۰. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۷.
۱۱. صحیفه سجّادیه، ص ۵۶.
۱۲. نهج البلاغه، همان خطبه.
۱۳. یعنی ولایت پیامبر و اوصیای او.
۱۴. صحیفه سجّادیه، ص ۵۶.
۱۵. صحیفه سجّادیه، ص ۲۰۱.
۱۶. سوره جمعه، آیه ۲.
۱۷. سوره حدید، آیه ۲۵.
۱۸. برخی از این کرامتها را در پایان کتاب یاد خواهیم کرد.
۱۹. سوره غافر، آیه ۶۰.
۲۰. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.
۲۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳، قصه ابراهیم.
۲۲. نام محلی در راه مکه.
۲۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۱ - ۴۰.
۲۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۹.
۲۵. فی رحاب ائمة اهل البيت، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲۶. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.
۲۷. مفاتیح الجنان، ص ۱۲۴.
۲۸. ای غایت آمال من آیا مرا به آتش می سوزانی؟ پس امیدو محبت من کجاست؟
۲۹. با کرداری ناپسند و زشت به نزد آمدن در حالی که در میان مخلوقات هیچ کس جنایتی را که من مرتکب شده ام انجام نداده است.
۳۰. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.
۳۱. ماجرای امام با طاووس در مسجد الحرام.
۳۲. هر که پروردگار را شناخت و شناخت خداوند او را بی نیاز نساخت، تیره روز و بدبخت است.
۳۳. آنچه او در راه طاعت خدای انجام داده و آنچه در این راه دیده است؛ بر طاعت وی چه زیانی رساند؟
۳۴. بنده جز تقوا چیزی فراهم نسازد چرا که عزت همه از آن پرهیز کار است.
۳۵. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۳ - ۵۱.
۳۶. سوره آل عمران، آیه ۳۱.
۳۷. در برخی از آنچه نقل شد بر حدیثی که از امام روایت شده و در بحار الانوار ج ۴۶، ص ۸ آمده است استناد جستیم. طبق این روایت اسارت دختران یزد گرد در زمان عثمان روی داده است اما در بعضی روایات آمده که آنان در زمان عمر به اسیری گرفته شدند. اما این روایت دور از سیاق تاریخی است چرا که با فتح خراسان و تاریخ ولادت امام زین العابدین و... سازگاری ندارد.
۳۸. سوره سبأ، آیه ۴۶.
۳۹. سوره نساء، آیه ۱۳۵.
۴۰. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴۰.
۴۱. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴۱.
۴۲. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۱۷۹.
۴۳. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۸۰.
۴۴. همان مأخذ، ص ۱۸۲.
۴۵. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۸۱.
۴۶. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۸۲.
۴۷. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۳.
۴۸. فی رحاب أئمة اهل البيت، ج ۳، ص ۱۹۶.
۴۹. فی رحاب أئمة اهل البيت، ج ۳، ص ۱۹۶.

۵۰. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۸۳.
۵۱. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۱۹۸.
۵۲. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۱۹۹.
۵۳. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۱۹۹.
۵۴. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۱۹۹.
۵۵. البکاتون الخمسة.
۵۶. البکاتون الخمسة، ص ۲۰۹.
۵۷. البکاتون الخمسة، ص ۲۰۹.
۵۸. البکاتون الخمسة، ص ۲۰۹.
۵۹. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۱.
۶۰. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹ - ۱۳۸.
۶۱. ما، تبار مصطفی، اندوه مندانییم که گلوهای ما این اندوهها را در میان مردمان فرو می خورد.
۶۲. محنت ما در میان خلائق بس سخت و دشوار است و اولین و آخرین ما به دشواریها مبتلاست.
۶۳. این مردمان به فرا رسیدن موسم عید خود شادکام می شوند حال آنکه عیدهای ما، سوگهای ماست.
۶۴. مردم در آرام و شادی اند اما ترسنده ما، در طول روزگار، ایمن و راحت نیست.
۶۵. ما به شرف و شرافت برگزیده شدیم، که این ویژگی خاص آفت ما می باشد.
۶۶. کسی که حق ما را منکر است و بر ما خشم می گیرد به ما حکم می راند حال آنکه ما باید بر او حکم برانیم.
۶۷. فی رحاب أئمة اهل البيت، ج ۳، ص ۲۴۹.
۶۸. شما را باد آنچه به نا حق ادعا می کنید، آن هنگام که سلامت از بیماری ممتاز گردد.
۶۹. حقانیت ما را شناختید و سپس انکارمان کردید همچنان که سیاهی از سپیدی شناخته می شود.
۷۰. کتاب خدا گواه ماست بر شما و خداوند داور ماست که او نیک داور است.
۷۱. این کسی است که سرزمین بطحا جای قدر و منزلت او را می شناسد و خانه کعبه و حل و حرم نیز او را می شناسند.
۷۲. این فرزند بهترین بندگان خداست. این پاک و پاکیزه و پیراسته و شناخته شده است.
۷۳. جود و عطای کف بخشش او چنان است که چون بخواهد حجر را استلام کند و بر رکن «حطیم» گام فرانهد، رکن می خواهد او را نزد خود نگه دارد تا از جود و عطایش بر خوردار گردد.
۷۴. چون قریش بدو بنگرد، گوینده آنها اعتراف کند که، کرم وجود، به منزلگاه مکارم این مرد منتهی می شود.

۷۵. اگر پرهیزکاران شمرده شوند، ایشان پیشوایانند و اگر پرسیده شود که بهترین اهل زمین چه کسانی اند؟ گفته شود: ایشان.
۷۶. این فرزند فاطمه است اگر او را نمی شناسی، او کسی که پیامبران خدا به جدش ختم شده اند.
۷۷. این که تو می گویی این کیست؟ زیانی به او نمی رساند چرا که عرب و عجم این کسی را که تو نمی شناسی، نیک می شناسند.
۷۸. از بسیاری حیا دیده فرو می پوشد و مردمان نیز به خاطر هیبت وی، دیده برمی بندند و جز زمانی که تبسم می کند، با او سخن گفته نمی شود.
۷۹. او به قله عزت دست یافته که دستها و پاها از رسیدن بدان نا توانند.
۸۰. کسی که برتری انبیا در برابر فضیلت جدش کم مایه گشته و فضیلت امتش باعث شده تا(امتهای دیگر در برابرش سر فرود آورند).
۸۱. نور هدایت از درخشش جبینش تابان است همچون خورشید که با طلوعش پرده های تاریکی را از هم می درد.
۸۲. او از سرچشمه پیامبر سرازیر گشته است و از این رو عناصر وجودش و اخلاق و سجایایش پاک و پاکیزه است.
۸۳. خداوند او را از ازل تشرف بخشیده و برتری داده است و قلم قضا در تحقیق این مشیت بر لوح قدر روان گشته است.
۸۴. هر دو دستش ابری فیاض و رحمت گستر است که رگبار فیض فرو می بارند وجود و عطایشان هیچ گاه کاستی نمی گیرد.
۸۵. خلق و خوی نرمی دارد و کسی از رفتارش بیمناک نخواهد شد و همیشه دو خصلت حلم و کرم جوانب شخصیت او را می آرایند.
۸۶. او به دوش کشنده بار سنگین اقوامی است که زیر آن به زانو در آمده اند و چون بادشواری و سختی رو به رو گردد، خردمند و چاره جوی و هشیار است.
۸۷. هرگز جز در تشهد نمازش «لا» «نه» نگفت و اگر تشهد چنان نمی بود آن «لا» هم به «نعم» «آری» تبدیل می گشت.
۸۸. احسان او همه انسانها را در بر گرفته و از این رو ظلمت رخت بر بسته است و ستم و بیمی وجود ندارد.
۸۹. او از خاندانی است که محبت ایشان دین، و دشمنی با آنان کفر و نزدیکی کردن با آنها در و پناهگاه است.
۹۰. هیچ بخشنده ای به قله کرم و نهایت جود و بخششگری آنان نمی رسد و هیچ قومی هر قدر هم که بخشش کنند، با ایشان برابری نتواند کرد.
۹۱. اینان به گاه بحرانهای سخت، بارانهای رحمتند و به گاه نبرد، شیران ژیان معرکه اند.

۹۲. سختی معیشت آنان، دستان بخششگرشان را از بخشش نمی کاهد و این گشاده دستی در حالت توانگری و تنگدستی برای آنان یکسان است.
۹۳. بدی و بلا به محبت ایشان دفع گردد و احسان و نعمت به لطف محبت ایشان افزونی گیرد.
۹۴. در هر آغازی پس از ذکر نام خدا، نام ایشان مقدم است و هر کلام به نام آنان پایان یابد.
۹۵. خوی بزرگواری و کف بخشایشگر آنان، مانع از آن است که نکوهش و سرزنش در ساحت مقدس ایشان فرود آید.
۹۶. کدام قبیله و گروه است که از نیاکان این مرد بزرگ، نعمتی بر گردن خود نداشته باشد؟
۹۷. هر که خدای را بشناسد، نیاکان او را نیز نیک می شناسد که دین از خانه او به مردمان رسیده است.
۹۸. گمان می برد مرا در میان «راه» مدینه، وجایی که دل‌های مردم برای بازگشت به آن عشق می ورزند، زندانی کرده است.
۹۹. سری را بر می گرداند که سر سروری نیست و چشمی دارد لوح که عیب‌های آن نمایان شده است.
۱۰۰. فی رحاب أُمَّة اهل البیت، ج ۳، ص ۲۱۶.
۱۰۱. بنده ام مرا فرمان بر تا چون من شوی. من به چیزی می گویم «شو» می شود و تو هم به چیزی می گویی «شو» می شود.
۱۰۲. دانشمندان امت من، چونان پیمبران بنی اسرائیلند.
۱۰۳. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۴.
۱۰۴. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۶.
۱۰۵. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۱.
۱۰۶. همان مأخذ، ص ۱۵۴، به نقل از تذکرة الخواص چاپ ایران ص ۱۸۷ و نیز تاریخ ابن عساکر.
۱۰۷. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۳.
۱۰۸. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۰ - ۱۴۹.